

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال یازدهم
شماره ۱۲۲ - اردیبهشت ۱۳۸۹ - مه ۲۰۱۰

آمریکای تروریست در پی ادامه نقض حقوق ملل

ایران در سال ۱۹۶۸ پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی را امضاء کرده است. این پیمان به ایران، این حق را می دهد که برای استفاده صلح آمیز از انرژی اتمی استفاده کند و در این زمینه به پژوهش بپردازد. ایران حق دارد و این حق مسلم ایران است که اورانیوم را در ایران غنی نماید. سازمان بین المللی انرژی اتمی بر این فعالیتهای ایران نظارت می نماید و مرتباً گزارش آنها برای مراجع صلاحیت دار سازمان ملل ارسال می کند. امپریالیستهای آمریکائی که در زمان شاه حتی حاضر بودند ۸ نیروگاه اتمی برای ایران بسازند بیکباره پس از انقلاب بهمن که پوزه آنها را به خاک مالید، حتی در کار ساختمان نیروگاه اتمی بوشهر نیز اخلال کردند. با مشورت آنها صدام حسین نیروگاه نیمه تمام بوشهر را بمباران کرد. در قرار داد منع گسترش سلاحهای اتمی نوشته نشده است که تنها حکومتهای باب طبع آمریکا و اسرائیل از این حقوق برخوردارند. این قرارداد مانند همه پیمانهای جهانی لازم الاجراء برای همه امضاء کنندگان... ادامه در صفحه ۲

“آزادیهای بی قید و شرط“ یک فریب بورژوائی

“رهنمائی کی توانی

ای که ره را خود ندانی“

یکی از شعارهای کمونیستهای سابق و توبه کار که مد روز است شعار معروف “آزادیهای بی قید و شرط“ سیاسی است. این توبه کاران آزادیهای بی قید و شرط سیاسی را از طبقه حاکمه برای زحمتکشان نمی طلبند، بلکه از کمونیستها می خواهند که آزادیهای بی قید و شرط را برای بورژواها به رسمیت بشناسند و برای تاثیر نظریات سوسیال دموکراتیک اصلاح طلبانه خویش به ابزار تهمت، ارباب توسل جسته و کمونیستهای انقلابی را که برای انقلاب اجتماعی و نه اصلاحات... ادامه در صفحه ۳

اعدام با شمشیر رفت اسلامی و بنام خداوند بخشنده مهربان

خبر می رسد که پروردگاران رژیم جمهوری اسلامی فوراً برای سر به نیست کردن مبارزین درون کشور به انواع حیل مسلح شده اند. سابق بر این در عهد عالیجناب خاکستری یعنی آقای آیت الله سابق و شیخ کنونی رفسنجانی رسم بر این بود که گروه های آدمکشی را با نشانه کردن اپوزیسیون خارج از کشور به خارج اعزام می کردند تا آنها را سر به نیست کنند در داخل ایران حتی نیازی به این اعزام و... ادامه در صفحه ۶

جدائی دین از دولت ولی نه از سیاست

واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دگر می کنند

افتضاحات کلیسای کاتولیک در آلمان و پاره ای از ممالک اروپائی شکل خاصی پیدا کرده است. هر روز که شما به رسانه های گروهی گوش می دهید و یا صفحات روزنامه ها را ورق می زنید متوجه می شوید که اسناد جدیدی از تجاوز کشیشها در حجره های کلیسا به نوجوانان و اطفال برملا شده است. خانه خدا پوشش مناسبی برای اعمال شیطان پسندانه بوده است.

مذهب افیون توده هاست و این تنها به مذهب اسلام مربوط نیست. یهودیت همانقدر ارتجاعی است که اسلام و یا مسیحیت. سیاست دینی سیاست تحمیق و خرافات است که در همه دنیا برای حفظ مناسبات استعماری و استعماری بکار گرفته می شود.

اسناد منتشر شده نشان می دهد که از دهه ۵۰ کشیشها به اطفالی که به آنها سپرده شده بودند بارها و بارها تجاوز کرده اند. این جنایت بر سیاستمداران مذهبی و غیر مذهبی و یا مصلحتی مذهبی و رهبران کلیسای کاتولیک پنهان نبوده... ادامه در صفحه ۸

تهدید به جنگ اتمی

برای اجرای

“صلح“

امپریالیستی

آقای اوباما گرد و خاک زیادی بپا کرده است تا سیاست تجاوزکارانه و جنگ طلبانه امپریالیسم آمریکا را بنام اقدامات در راه صلح بخورد افکار عمومی دهد. سخنرانی پشت سخنرانی، تهدید پشت تهدید، ادعا پشت ادعا و... سلاحهای غیر اتمی است که ایشان برای فریب افکار عمومی در بدو امر به کار می گیرد. کشوری که امسال بزرگترین بودجه نظامی را در تاریخ جهان دارد و در سراسر جهان پایگاههای نظامی تجاوزکارانه علم کرده است و در صدد مدرنیزه کردن سلاحهای هسته ای و تخریب سلاحهای فرسوده و از کار افتاده است می خواهد تسلیح خویش را به عنوان اقدامی برای خلع سلاح و صلح جا بزند. نابودی سلاحهای کهنه و از دور خارج شده را پرچم صلح طلبی خویش کرده است.

آقای اوباما در نشست واشنگتن برای ایجاد رعب و تهدید دو کشور عضو سازمان ملل متحد یعنی ایران و کره شمالی به پرتاب بمب اتمی در این کشورها و حمایت از صهیونیستهای اسرائیل تحت عنوان نظریه جدید اتمی آمریکا متوسل شد. مطبوعات در این زمینه نوشتند: “حدود هزار و ۶۰۰ تن اورانیوم با غلظت بالا در جهان موجود است که عملاً تمام... ادامه در صفحه ۲

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

تهدید به جنگ اتمی...

آن در اختیار کشورهای قرار دارد که به طور رسمی پذیرفته اند که تسلیحات هسته ای دارند. البته بخش عمده ای از اورانیوم یاد شده در اختیار روسیه است. از سوی دیگر، حدود ۵۰۰ تن پلوتونیوم، یکی دیگر از مواد اولیه تسلیحات هسته ای در جهان وجود دارد که گفته می شود این میزان برای ساخت ۱۲۰ هزار سلاح هسته ای کافی است. با در نظر گرفتن وجود این میزان مواد هسته ای در دنیا، باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا احتمال دستیابی گروهی مانند القاعده به سلاحهای هسته ای را در اولویت نگرانی های امنیتی اش قرار داده است و رسیدن به توافق و اجماع بین المللی بر سر شدت و واقعیت چنین خطری، یکی از دلایل برگزاری نشست بی سابقه اخیر در واشنگتن به شمار می رود. البته با آن که بیشتر تمرکزها در نشست اخیر در واشنگتن بر خطرات تروریستی است، اما وقتی بحث اولویت های امنیت هسته ای آمریکا در سطح وسیعتری مطرح می شود، برنامه های هسته ای ایران و کره شمالی بیشتر از بقیه موضوعها مورد توجه قرار می گیرد... در این نشست در مورد "بمبهای کثیف" نیز صحبت شد و خطر آن گوشزد گردید. اوباما می گفت با یک بمب کثیف با اندازه یک سیب می شود صد هزار نفر را کشت. وی مانند یک شعبده باز طوری سخن می گفت که هم اکنون تروریستها بنا بر تعریف و سلیقه آمریکا، در صدد یافتن این بمبها بوده و صلح جهان را به خطر می اندازند. برای مقابله با تروریسم و دولتهای "بی مسئولیت" و یا مدافع تروریسم باید همه قدرت خویش را بکار بریم و حتی بر ضد آنها بمب اتم و یا بمبهای کثیف استفاده کنیم. مفسر بی بی سی می گوید: "در این میان یک نگرانی دیگر وجود دارد- استفاده از مواد رادیو اکتیو کم قدرت برای ساخت بمبهای موسوم به بمب های کثیف. این بمب ها باعث اختلال های بزرگ، آشفته گی اقتصادی و ایجاد بیماری می شود. هدف آقای اوباما این است که به توافقی دست یابد که بر اساس آن در عرض چهار سال این گونه مواد تحت شرایطی ایمن نگهداری شود". البته ادعاهای مفسر بی بی سی پیشی ارزش ندارد. چون صلح جهان را نه ایران و نه کره شمالی و نه القاعده تهدید می کنند. صلح جهان را قدرتهای امپریالیستی تهدید می کنند که تا کنون دو جنگ جهانی برپا ساخته اند. القاعده در دست امپریالیستها وسیله ای شده است که هر خواسته محقانه خلفها و دولتهای جهان را با یک برچسب "تروریسم" نا دیده بگیرند. آقای اوباما که نماینده و سخنگوی کنونی سیاست امپریالیستی است باید اعتراف کند که این امپریالیستها و صهیونیستها هستند که با در دست داشتن بمبهای کثیف با گسترش ترور و کشتار صلح جهان را برهم زده و به کشتار جمعی مشغولند. پلوتونیوم در دست امپریالیستهاست که آنرا بر سر مردم جهان ریخته و تقاله زدائی می کنند. سخنان آقای اوباما با دروغهای آخوندهای در قدرت ایران فرقی ندارد. به این خبر زیر توجه کنید:

جنش مدنی برای نابودی کامل سلاحهای اتمی خبر می دهد که در نوار غزه ۷۵ تن مواد آلوده به رادیو اکتیو وجود دارد. این گزارش که به تازگی منتشر شده است نتیجه آزمایشات هوا و زمین در نوار غزه است که ماموریت تحقیق توسط کمیسیون حقوق بشر عربی به دانشمندان مستقل داده شده بوده است. این کمیسیون در گزارش خود که در ماه آوریل ۲۰۱۰ بررسی شده یادآوری می کند که در اثر استفاده از بمبهای اورانیوم رقیق شده مواد (د یو DU) و سزیم

در زمین نوار غزه پیدا شده اند. در کنار این مواد آلوده به رادیو اکتیو کمیسیون با ماده "آسبست" و "فسفات" که سرطان زا هستند روبرو شده است. گزارش این کمیسیون در تائید گزارش دکتر نروژی آقای مازد گیلبرت Mads Gilbert است که در زمان تجاوز به نوار غزه در بیمارستان "شفاف" کار می کرد و در خون مجروحین آثار رادیو اکتیو یافته بود. روشن است که صهیونیستها در نوار غزه از همان بمبهای کثیف استفاده کرده اند. حتما صهیونیستها این بمبهای کثیف را از القاعده دریافت کرده اند.

آقای اوباما این گرگ در لباس میش از تروریسم توسط دزدان اسلامی صحبت می کند که می توانند به اورانیوم غنی شده دست پیدا کنند و جان صدها هزار نفر را به خطر اندازند. آقای اوباما حتی اندازه این بمب را هم می داند به بزرگی یک سیب است. البته سیب را میشود در چمدان گذاشت و به آمریکا وارد کرد. وی این سناریوی وحشت را از این جهت تصویر می کند تا حقوق ملتها را برای کسب دانش غنی سازی اورانیوم به زیر پرسش برده و مانع پیشرفت کشورها شده و فناوری هسته ای را در انحصار امپریالیستها برای سلطه بر جهان بگیرد.

امپریالیست آمریکا تنها امپریالیست و تروریست جهانی است که دو بار بعد از خاتمه جنگ، بعد از اینکه سرنوشت جنگ روشن بود، بعد از اینکه سفیر ژاپن در شوریو به حضور استالین رفت و آمادگی تسلیم ژاپن را به وی اطلاع داد و آنها آمریکائیا را از این امر با خبر کردند بر روی شهرهای ناکازاکی و هیروشیما بمب اتمی انداخت و صدها هزار نفر را در عرض چند ثانیه به قتل رسانید. تنها برای اینکه از کمونیستها زهره چشم بگیرد. این تروریستی بنام آمریکاست که از بمبهای (د یو) که بمبهای ساخته شده با اورانیوم رقیق شده است در زمان اشغال و تجزیه تحمیلی یوگسلاوی و تجاوز به عراق و به افغانستان استفاده کرد و صدها هزار نفر سرباز عراقی را با این بمبها با حمله به کامیونها و تانکهای آنها به قتل رسانید. مطابق گزارش وزارت دفاع انگلستان ۴۰ تن گلوله های ساخته شده با اورانیوم رقیق شده در سالهای بعد از استفاده می توانند به علت پرتوافکنی تا نیم میلیون نفر را نابود کنند. این اسرائیل تروریست است که از این بمبها برای نابودی فلسطینی ها در نوار غزه استفاده می کند. هنوز گرو خاک آلوده به مواد اورانیوم تمام منطقه از جمله ایران، کویت، عربستان سعودی، امارات متحده عربی را آلوده کرده است و کسی صدایش در نمی آید. آمریکا خودش را مالک بمب اتمی ولی مالکی با "مسئولیت" معرفی می کند. آنها صهیونیستهای اسرائیلی را نیز دارای برخوردی "مسئولانه" جا می زنند. به نظر آنها تنها دولتی حق دارا بودن بمب اتمی هستند که **مسئولانه** به وقایع برخورد کنند. اینکه کدام دولت برخورد مسئولانه دارد و کدام دولت فاقد آن است تفسیرش به عهده آمریکاست. آنها داور تقسیم مسئولیت هستند. یعنی سرنوشت ملتها به خود سری و زورگویی امپریالیست آمریکا وابسته است. بگذریم از اینکه ساختن بمب اتم ریبی به غنی سازی اورانیوم برای مصارف صلح آمیز ندارد. خطری که امروز صلح جهانی را تهدید می کند خطر القاعده و یا ایران و یا کره شمالی نیست. کره شمالی و ایران هر دو کشوری هستند که همواره مورد تجاوز قرار گرفته اند و قربانی تجاوز بودند. بمبهای میکروبی آمریکائیا در جنگ کره هنوز از خارطه مبارزان کمونیست نرفته است. این امپریالیستها هستند که مسبب جنگ و تروریست به تمام معنا هستند

و کنفرانس تبلیغاتی و مسخره ای را ترتیب داده اند تا به مقاصد آزمندانه خویش برسند. در حالیکه آمار و اسناد جهانی نشان می دهد که آمریکا و روسیه و آلمان به ترتیب بزرگترین صادر کننده آلات قتل و آتمکشی و تروریسم هستند رهبران این کشورها تجمع می کنند و از مبارزه با تروریسم سخن می رانند.

کنفرانس اخیر در واشنگتن برای کنترل بمبهای کثیف نیست برای اجرای سیاست کثیفی است که حقوق دولتها را نقض کند و به بهانه مبارزه با تروریسم و جنگیدن به اسلام سیاسی از بمبهای اتمی بر ضد کشورهای مستقل استفاده نماید. اوباما همان سیاست جرج بوش را با نقاب جدید اجراء می کند. این چهره دشمنانه امپریالیسم باید بار دیگر به همه بیاموزد که مبارزه ضد امپریالیستی را تشدید کنیم تا گام بزرگی برای تحقق صلح، دموکراسی و حقوق بشر در جهان برداریم. بمبهای کثیف را زمانی می شود از بین برد که تروریسم امپریالیستی نابود شود.

امریکای تروریست...

آن بوده و اعضاء آن همگی دارای حقوق مساوی اند. از این گذشته کارشناسان سازمان جهانی انرژی اتمی باید دانش و تخصص خویش را در خدمت ممالک عضو قرار دهند تا آنها بتوانند به غنی سازی اورانیوم دست یابند. ولی سازمان جهانی انرژی اتمی که در مقابل اسرائیل موش است در مقابل ایران به حمایت امپریالیستها نقش شیر را بازی می کند و به ایران زور می گوید و سرنوشت میلیونها مردم ایران را به بازی می گیرد گامی برای کمک به ایران نه تنها بر نمی دارد در کار ایران اختلال هم می کند. سازمان جهانی انرژی اتمی سازمان سیاسی نیست، سازمانی صرفا فنی است ولی امپریالیستها از یک سازمان کارشناسانه فنی برای نیات شوم خود یک چماق سیاسی ساخته اند. هم اکنون بر اساس قرارداد با سازمان جهانی انرژی اتمی، ایران باید بتواند اورانیوم غنی شده به مقدار ۲۰ در صد را برای مصارف پزشکی در بازار جهانی تهیه کند. این مقدار اورانیوم غنی شده برای نیروگاه آزمایشی دانشگاههای ایران مورد نیاز است و تا کنون نیز ایران محق بوده آنرا در بازار آزاد تهیه کند. ایران پس از اطلاع به مراجع سازمان جهانی انرژی اتمی و با اطلاع آنها برای خرید اورانیوم غنی شده ۲۰ در صد اقدام کرده است. ولی در بازار "آزاد" کسی حاضر نیست اورانیوم غنی شده ۲۰ در صد را بدون شرط و شروط به ایران بفروشد. در اینجا سخن بر سر شانتاژ و فشار سیاسی و تروریستی است. همین عمل زورگویانه و خرابکارانه در مورد تحقق حقی که ایران مطابق قرار داد فوق از آن برخوردار است بهترین گواه آن است که کشور ما باید متکی بر خود باشد و تمام بندهای وابستگی به امپریالیسم جهانی را پاره کند. به سخنان امپریالیستها چه آمریکا چه اروپا و روسیه و امثالهم هرگز نباید متکی بود. آنها همه در پی منافع آزمندانه خویشند. این عمل مغرضانه و ناقص قرارداد منع گسترش سلاحهای اتمی از جانب مدعیان وفاداری به آن ایران را مجبور می کند که خود به غنی سازی اورانیوم تا مرز ۲۰ در صد برای مصارف پزشکی دست زند. ایران نمی تواند سالها به گدائی به آستان امپریالیستها رود که آیا اورانیوم مورد نیاز ایران را به ایران بفروشند و یا بفروشند. تکلیف بیماران در ایران چه می شود؟ آیا **...ادامه در صفحه ۳**

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

امریکای تروریست...

مردم ایران باید برای درمان پیش پا افتاده، ارز کشور را به خارج آورده و به جیب کنسرنهای امپریالیستی بریزند؟ طبیعتاً این سیاست گدائی مغایر مصالح مردم ایران است. مغایر حفظ سلامت عمومی است. مخالف دانش و پژوهش است. ولی از زمانیکه ایران در پی غنی سازی اورانیوم به حد ۲۰ درصد با تکیه بر نیروی خود است دروغگویان امپریالیست، رسانه های گروهی صهیونیستی، هوجی بازی براه انداخته اند که ایران حد غنی سازی را از ۳/۵ درصد به ۲۰ درصد در صد در مغایرت با پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی افزایش داده است. ولی آن کس که قرارداد را به زیر پا می گذارد امپریالیستها هستند و نه ایران، آنکس که حاضر نیست اورانیوم غنی شده ۲۰ درصدی را به ایران در بازار آزاد بر اساس قرارداد بفروشد امپریالیستها هستند و نه ایران، آنکس که زور می گوید و دروغ می گوید و قصد دارد از ایران کشوری نیمه مستعمره مانند زمان شاه بسازد، امپریالیستها هستند. این اقدام آنها مغایرت کامل با حقوق همه ممالک جهان و بویژه ممالک غیر متعهد دارد. بهمین جهت در مقابل صحنه سازی آقای اوباما که گویا هوادار صلح است و برای خلع سلاح آنها از نوع اتمی و شیمیایی تلاش می کند، رژیم ایران کنفرانسی با شرکت نمایندگان ۶۰ کشور جهان تشکیل داد تا آنها را برای تحقق حقوقشان ترغیب کند. ملت‌های و دولت‌های جهان هرگز قدری امپریالیستها را نمی پذیرند و از حقوق مسلم خویش در مقابل این پاسداران جهانی حمایت می کنند.

امپریالیستها برای انحصار انرژی اتمی، برای اینکه بتوانند در آینده ممالک جهان را در زیر سلطه خویش داشته باشند تلاش می کنند از گسترش و آموزش دانش غنی سازی اورانیوم جلو گیرند. هم اکنون بطور غیر قانونی سه قطعه نامه با گردن کلفتی و اعمال خشونت به شورای امنیت سازمان ملل تحمیل کرده اند تا از ایران نوار غزه بسازند. حتی امپریالیستها به رهبری زورگویانه امپریالیست آمریکا تا جایی می روند که مدعی می شوند که آنها حتی بدون تائید شورای امنیت در میان خودشان تصمیم خواهند گرفت که ایران را در محاصره گرفته و از تحویل کالاها ی مورد نیاز ایران خوداری کنند. این اقدام صرفاً زورگویانه و فاقد هرگونه مبنای حقوقی است. این اقدام از جانب یک عده از ممالکی که برای خود حق ویژه قائلند بر ضد سایر اعضا سازمان ملل بدون تصویب این سازمان در مغایرت کامل با منشور آن بوده و اقدامی راهزانه و ایجاد سازمان ملل متحدی در کنار سازمان ملل متحد کنونی است. این اقدام یعنی: پاره ای ممالک محق باشند هر وقت خودشان تشخیص دادند از بالای سر سازمان ملل متحد و نقض منشور آن به تنبیه سایر ممالک "تاباب" بپردازند. این اقدام یعنی اینکه سیاست ما سیاست متکی بر زور و عدم تساوی ممالک است و لذا با مجامع و مراجع رسمی سازمان ملل مانند قابدهستمال رفتار می کنیم و در ابتداء تلاش می کنیم برای خواسته های غیر قابل تغییر خود سرپوش حقوقی از این مجمع پیدا کنیم ولی چنانچه موفقیتی نصیب ما نشد همان تصمیم نخست خود را با جبار می گذاریم. برای آنها سازمان ملل و مصوباتش تا آن زمانی اعتبار دارد که منافع آزماندانه آنها را تامین کند وگرنه برای این مجامع جهانی تره هم خورد نمی کنند. آنها با زبان قدری می گویند "همینه که هست"، "ما اینیم می خوایم بخوایم و نمی خوایم نخوایم". این منطق طبیعتاً منطق تروریست‌هاست. جالب این است که صدای مدعیان حقوق بشر و حقوق ملل و رسانه های گروهی

"آزاد" در سراسر جهان در اعتراض به این زورگویی در نمی آید تو گوئی آلمان و فرانسه و انگلستان بمنزله "نژادهای برتر" اروپائی از یک حقوق ویژه برخوردارند تا سایر اعضای سازمان ملل را بمنزله انسانها "پست تر" تحت فشار قرار دهند. رئیس بی اراده سازمان ملل که نوکر دست به سینه امریکاست صدایش در نمی آید و معترض نیست که این نوع عمل موجودیت این سازمان را به خطر انداخته و آن را به مسخره عموم بدل می کند.

اوباما این گرگ در لباس میش راه افتاده تا با دادن رشوه و ایجاد فشار به سایر ممالک یک جبهه مشترک ضد ایران ایجاد کند. وی به روسیه در مورد سپر دفاعی در لهستان و جمهوری چک با چک سفید رشوه داده است. وی با زیرکی از امری که "نه به بار است نه به کار"، از امری که تنهای حرفش بوده و تنها بر روی صفحه کاغذ خودنمایی می کرده صرف نظر کرده و خواهان آن شده تا از روسیه علیه ایران امتیاز بگیرد. در مورد چین به دلایلی لامای بی شخصیت و خائن متوسل شده و وی را به عنوان لولو علیه چینیا به کار گرفته است و کارخانه های اسلحه سازی آمریکا خروار اسلحه به تایوان تحویل داده اند و پولش را دریافت کرده اند تا چینیا را تحت فشار قرار دهند که در محاصره ایران در کنار امپریالیستهای آمریکا و اروپا قرار گیرند. سیاست ایجاد نوار غزه جدید، سیاست مشترک آمریکا و اسرائیل است و مسلماً با شکست روبرو می شود. رئیس جمهور برزیل که عضو شورای امنیت است زورگویی آمریکا را نپذیرفته و غنی سازی اورانیوم را حق ایران می داند. برخلاف ادعاها و دروغگویی رسانه های امپریالیستی و صهیونیستی و اپوزیسیون خود فروخته ایران اکثریت مردم جهان و دول جهان از آسیا گرفته تا آفریقا، اروپا و آمریکا از حق ایران حمایت می کنند و در کنار مردم ایران قرار دارند. مسئله غنی سازی اورانیم تنها مسئله ایران نیست مسئله احترام به یک حق، احترام به پیمانهای جهانی است. نمی شود پیمانهای جهانی را توسط چند کشور مغرض در شورای امنیت سازمان ملل از اعتبار ساقط و بی محتوی کرد. این اقدامات ناقض منشور سازمان ملل و برخلاف منافع همه ملت‌های جهان است. در مقابل زورگویی و قدری باید بهر بهاء ایستادگی کرد. نباید تسلیم تروریسم جهانی شد. تروریستها را باید بجای خود نشاناد. آنکس که تسلیم امپریالیست شود و از حقوق قانونی ایران صرف نظر کند خائن به منافع ملی ایران و خائن به مردم جهان است. سازمان مجاهدین خلق ایران حتی جاسوسی برای آمریکا را از افتخارات خود جا می زند، پیروان تئوریهای منصور حکمت نیز در انطباق با سیاست اسرائیل بر ضد حق مسلم مردم ایران تبلیغ می کنند. در این مبارزه جبهه امپریالیست‌هاست که ضعیف است و در آخر ناچارند این حق ایران را برسمیت بشناسند.

البته اوباما در عین حال سیاست راهبردی جدیدی را نیز اعمال می کند و این سیاست را در پشت خرواری از تبلیغات برای گیج کردن افکار عمومی پنهان می نماید. امپریالیستها بخوبی می دانند که ایران حق دارد بر اساس قرارداد منع گسترش سلاحهای اتمی نیروگاه اتمی ساخته و از آن برای مصارف صلح آمیز استفاده کند. گرچه در پاره ای ممالک اروپا رسانه های گروهی بخاطر جیبشان و تحت تاثیر صهیونیستها بودن، از بیان حقایق طفره می روند و یا دروغ می گویند ولی افکار عمومی مردم اروپا و سراسر مردم ممالک غیر متعهد در کنار ایران است. امریکائیها نمی توانند با دروغگویی و جار و جنجال برای همیشه

حقایق را کتمان کنند. آنها از هم اکنون در مقابل اتسدلالات ایران به دست انداز افتاده اند زیرا که تنها مسئله ایران نیست. ۱۲۰ کشور دیگر نیز حداقل باید از این حقوق برخوردار باشند. این شکست امپریالیستها آنها را وادار کرده تا زیر پوشش یک تبلیغات عوامفریبانه به بهانه تحقق صلح، کاهش تسلیحات، جلوگیری از پخش بمبهای کثیف و مبارزه با تروریسم اتمی و... محیطی مسموم ایجاد کنند تا در تحت آن شرایط پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی را طوری تغییر دهند تا از این بعد هیچ کشوری در جهان بجز آنها که درای انحصار دانش اتمی هستند قادر نباشد بدن نقض قرار داد، بدون کنترل امپریالیستها، با یک سیاست مستقل و متکی بر نیروی خود از این حق مسلم خویش استفاده کنند. اوباما در پی تغییر یک پیمان جهانی سازمان ملل بر ضد خلفای جهان و در خدمت منافع آزماندانه امپریالیست جهانی است. وظیفه ملت‌ها و دول جهان این است که این سیاست موذیان را برملا کنند و مانع شوند که به بهانه دقتگر کردن پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی حقوق سایر دول را برای همیشه نقض و منتفی کنند و زمینه قانونی برای این سیاست استعماری فراهم آورند. در چنین صورتی باید از این پیمان خارج شد و هرگز زیر بار فشارهای امپریالیستی نرفت.

رژیم جمهوری اسلامی ایران بجای آنکه با سیاست عاقلانه و محتاطانه و خونسردانه در مقابل این تهاجم طلبی امپریالیستها ایستادگی کند با ادبیاتی چاله میدونی به میدان آمده و با سیاستی لجبازانه و احمقانه که تنها جنبه تحریک آمیز و پرووکاسیون دارد به مصالح ایران صدمه می زند. ادعاهای دلخوشکنکی از این قبیل که: ما حلاله تا تاسیسات غنی سازی می سازیم، و یا اینکه در درون کوه ها می سازیم و یا اینکه موشک ضد هوایی می سازیم و... واقعاً به چه هدفی باید خدمت کنند؟ کسی که توانائی آنرا دارد که ده تا تاسیسات جدید بسازد و یا ماهواره هوا کند و.. نیازی ندارد که آنرا جار بزند و پرووکاتیو با آن به میدان آمده و آنرا اساساً بر زبان آورد. سیاست که لجبازی و بچه بازی نیست. اگر این توانائی را دولت ایران دارد باید بدون آنکه آنرا بر زبان بیاورد بدون آنکه کار سازمانهای جاسوسی صهیونیستی و امپریالیستی را ساده کند به تاسیس آنها و سایر تحقیقات ضروری بطور مخفیانه ادامه می دهد و دشمن را در تاریکی نگاه بدارد و نه اینکه با سخنان سخیفانه، تحریک آمیز و کوردکانه گزک بدست امپریالیستها و صهیونیستها دهد که حق مسلم ایران را نیز در افکار عمومی مورد شک و تردید قرار دهند. باید حقیقتاً پرسید که آیا ایران به ده عدد تاسیسات غنی سازی اورانیوم نیاز دارد؟ اگر دارد چرا قبلاً در این زمینه اقدام نشده است و آیا باید امپریالیستها به ایران حمله می کردند تا ایران از خود چنین عکس العملی نشان دهد؟ حال اگر معلوم شود که ایران نیازی به ده عدد تاسیسات غنی سازی ندارد آیا نباید نتیجه گرفت که رژیم ایران دروغگوست و با دروغگویی و سخنان احمقانه و تحریک آمیز آب به آسیاب صهیونیستها و تحریکات امپریالیستها می ریزد؟ این تاکتیک رژیم جمهوری اسلامی تحریک آمیز بوده و مغایر منافع مسلم مردم ایران است.

از ادب‌های بی قید و شرط...

پیش پا افتاده مبارزه می کنند به دیکتاتوری، ضد دموکرات، سنتی، عقب مانده و... منتسب می نمایند. آنها به این هم قناعت نمی کنند و تلاش دارند در درون سازمانها و احزاب ... ادامه در صفحه ۴

کشتار مردم ایران، جنایت علیه بشریت است

از ادبهای بی قید و شرط...

کمونیستی اصول من در آوردی بنام اصل "آزادی افکار" و "تبلیغ نظریات مخالف"، "برسمیت شناختن حقوق اقلیت" را تبلیغ کنند، آنها خود را "نویسن" و دیگران را "کهنه پرست و دگماتیکی" جلوه می دهند و از الفاظ دهان پر کن و بی محتوی که مورد پسند بورژوازی است استفاده می کنند تو گوئی احزاب کمونیستی برای آن بوجود می آیند که بجای تبلیغ نظریات کمونیستی حامی و مبلغ نظریات ضد کمونیستی باشند. البته این نظریات به ظاهر "نویسن" جدید نیست. این بحث حداقل از زمان برنشتین در جنبش کمونیستی و در زمان خود در جنبش سوسیال دموکراسی وجود داشته و هر بار به علت شرایط مادی و طبقاتی جامعه سربلند می کند. لنین بارها این نظریات ضد کمونیستی و ضد دموکراتیک را افشاء کرد ولی بورژوازی روی ضعف حافظه تاریخی کارگران حساب می کند. این عده مبارزه درون و بیرون حزبی، عرصه های گوناگون مبارزه را تحت تاثیر افکار بورژوازی مخلوط می کنند. از سینه سپر کرده آنها که خود را "نویسن"، "دموکرات" و "آزادخواه" جلوه می دهند نباید ترسید. پهلوان پنبه هایی بیش نیستند که تصمیم به عقب نشینی "آبرومندان" برای سرنگون شدن به منجالب لیبرالیسم را گرفته اند. یک عقب نشینی غیر صمیمانه با انتساب اتهام به دیگران.

درخواست "آزادبهای بی قید و شرط" سیاسی از بورژوازی که در دوران امپریالیسم حتی به آرمانهای نخستین لیبرالی خویش خیانت کرده و پرچم دفاع از دموکراسی و آزادی را بدور افکنده است برای ایجاد فضای سیاسی مناسب و مطلوب در دوران سلطه بورژوازی امپریالیستی در جامعه و وادار کردن حاکمان به عقب نشینی و افشاء آنها با این تاکتیک و کشاندن آنها به انزوا سیاسی، روش مناسبی است. ولی ایجاد توهم در این مورد که در مبارزه اجتماعی بورژوازی به این خواست زحمتکشان تن در می دهد یک خرافه بورژوازی است. نفهمیدن مضمون مبارزه طبقاتی است. نشناختن دشمن طبقاتی است. بارها بورژوازی باین اصل خیانت کرده و با دروغ و دغل و فریبکاری و جعل و سانسور و تحمیل افکار عمومی کار خویش را از پیش برده است. تجاوز به عراق و اختراع اسناد ساختگی و یا تجاوز به افغانستان و فلسطین تنها پاره ای از نمونه های امروزی آن هستند. بورژوازی هم اکنون نیز اخبار مربوط به افغانستان، عراق، لبنان و ممالک آمریکای جنوبی را سانسور می کند و دروغ و جعلیات در مورد آنها به عنوان "آزادی" بیان منتشر می کند. آنها هر وقت از ایران خواهان گرفتن امتیازات هستند در ایران انبارهای مخفی بمبهای اتمی پیدا می کنند و هر وقت امتیازات را بدست آوردند از پخش اخبار افشاء گرانه در مورد ایران، از رسانه های گروهی خویش خود داری می کنند و یا در ساعتی به پخش آن از نظر تشریفاتی می پردازند که اکثریت قریب به اتفاق مردم بویژه کارگران و زحمتکشان در خواب نازند. آنها خبرگزاریها و سامان اطلاعاتی را کنترل می کنند. در دوران امپریالیسم اطلاعات نیز انحصاری می شود. آنها ساخت افکار عمومی را با نظارت عمیق بر رسانه های گروهی در دست می گیرند. این طبقات حاکمه هستند که با ساز و کاری که بوجود آورده اند تصمیم می گیرند کدام اطلاعات را در چه زمان و در کجا منتشر کنند و... این چگونه دفاع از آزادیهای بی قید و شرط است که حق حیات ملت فلسطین را برسمیت نمی شناسد و آنها را قتل عام می کند. در

مورد فلسطین که حتی حق آزادی اندیشه و نه آزادی بیان را که دو مقوله کاملاً گوناگون هستند از آنها سلب کرده اند. البته "آزادی اندیشه" به شرطی که بیان نشود در تمام دیکتاتوریه برسمیت شناخته می شود و حتی به آن احترام می گذارند. اندیشه ایکه تنها برای پشت میز کار باشد و بدر فعالیت اجتماعی نخورد یعنی اندیشه ای که در جامعه ارکان مناسبات استثماری را برهم نزند از نظر بورژوازی اندیشه "خطرناک" نیست. این اندیشمندان می توانند در اطاق کار خویش میلیونها صفحه کاغذ سیاه کنند که برای پختن نان در تنور خوب است و گزندی به سلطه طبقات حاکمه نمی زند. کمونیستی که این امر را فهمد همیشه آلت دست بورژوازی حاکم است. مضحک کمونیستهای مد روزی هستند که از احزاب و یا سازمانهای کمونیستی که بر اساس داوطلبانه پدید آمده اند و روابط شان رفیقانه و بر اساس اعتماد متقابل استوار شده، در روابط درونی حزبی می خواهند که این اصل را در درون خود اجراء کنند. سیل اتهامات ناروانی نیست که بی حزبه و دشمنان طبقه کارگر از این طریق نصیب کمونیستها نمی کنند.

باید به این پرسش نخست پاسخ داد که کمونیستها به چه منظور و هدفی در پی تشکیل حزب طبقه کارگر هستند. به چه منظور کمونیستها می خواهند یک سازمان مستقل کارگری بوجود آورند که داری خط مشی مستقل خویش باشد. به چه منظور کمونیستها در تلاش اند تا طبقه کارگر در مبارزه اجتماعی، سیاهی لشکر طبقه بورژوازی نباشد. روشن است باین منظور که کمونیستها می خواهند قدرت سیاسی را کسب کنند، قدرت سیاسی را حفظ کنند و از این ابزار سیاسی برای تغییرات بنیادی اجتماعی که حذف مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است استفاده کنند و اقتصاد جامعه را به اتکای قدرت سیاسی در قالب دولت دیکتاتوری پرولتاریا به نفع استثمار شدگان سازمان دهند. برای این کار کمونیستها به مفهوم اخص به وسیله ای بنام حزب طبقه کارگر که در برگرفته کارگران کمونیست و پیشروست نیاز دارند تا طبقه کارگر را در مجموع بدور آرمانهای مارکسیستی لنینیستی بسیج کرده و آنها را برای کسب قدرت سیاسی رهبری کنند. این حزب باید از هر نظر مستقل عمل کند. چه از نظر سیاسی، فرهنگی، ایدئولوژیک، تبلیغاتی، عملیاتی، سازمانی، نظامی و یا هر اقدام راهبردی و تاکتیکی دیگری. حزب طبقه کارگر برای این بوجود نمی آید که مبلغ نظریات بورژوازی در درون و بیرون خود باشد. دقیقاً لزوم حزب طبقه کارگر از آنجا ناشی می شود که تا قبل از سوسیالیسم علمی این طبقه بحکم اجبار، همیشه مبلغ نظریات بورژوازی بود و خودش مستقیماً و مستقل عمل نمی کرد. حزب طبقه کارگر محصول سالها مبارزه و تجربه تعمیم یافته ی کمبود رهبری مبارزه طبقه کارگر بوده است. حال عده ای پیدا شده اند که پیشنهاد می کنند ماهیت حزب طبقه کارگر را عوض کنیم. آنها دیگر واقعیت وجود حزب طبقه کارگر را نمی توانند نفی کنند، دیگر نمی توانند بگویند طبقه کارگر نیازی به حزب ندارد و می تواند در سایر احزاب بورژوازی حل شود. بر این تبلیغات تجربه زنده زندگی خط بطلان کشیده است پس به زعم آنها باید ماهیت حزب موجود را آنچنان عوض کرد تا برای طبقه بورژوازی بی خطر شود و دورنمای کسب قدرت سیاسی و دیکتاتوری پرولتاریا را از خاطر بزداید. برای اینکار باید مانع شد که طبقه کارگر مستقل عمل کند، باید دیوارهای خارجی حزب را نگاه داشت ولی آن را از درون چنان پوساند که از آن چیزی بجز لاشه یعنی

بیش از سوسیال دموکراسی اصلاح طلب یعنی بیش از حزب اصلاحات بورژوازی که در رقابت با سایر احزاب بورژوازی است، باقی نماند. این امر به طرق گوناگون صورت می گیرد و بیان یک مبارزه ریشه ای ایدئولوژیک است.

حزب طبقه کارگر مظهر وحدت اندیشه و عمل طبقه کارگر است. یعنی حزب در عرصه سیاسی و ایدئولوژیک وحدت نظر داشته و این وحدت نظر را که از درون بافت سازمانی مرکزیت دموکراتیک شکل می گیرد به وسیله ی مبارزه موثر خویش بدل می کند. این بدان معناست که حزب بیان وحدت نظر، بیان وحدت عمل، بیان تبلیغات واحد و بیان شعارهای واحد و مبارزه با آشفته فکری و پراکندگی است. حزب است که باید خط مشی درست را در میان کوهی از فریبکاریها، دروغها، و عوامفریبیهای بورژوازی به میان کارگر و سایر زحمتکشان برده آنها را وحدت داده و نیرویشان را در جهت کسب قدرت سیاسی بسیج کند. حزبی که سبیل ترویج پراکندگی و آشفته فکری باشد، حزبی که خودش در درون وحدت نظر ندارد، حزبی که هنوز خودش نمی داند چه می خواهد و هم شخصیتهای رهبری اش به منش فردی و "استقلال فکری" فردگرایانه خویش بیشتر اهمیت می دهند تا منافع جمعی، حزبی که گرفتار "آزادیهای بی قید و شرط" در درون شده و اراده اتخاذ تصمیم یگانه سیاسی را از خود سلب کرده است و در انتظار جلب نظر دل آخیز و عقب مانده ترین عنصر حزبی انتظار می کشد و بی اراده در گرو تصمیم آخرین نفر با احترام به اصل "آزادیهای بی قید و شرط" سیاسی خبردار ایستاده است، نمی تواند مظهر اراده واحد طبقه کارگر باشد، از اراده آهنین برخوردار باشد و نمی تواند اصل سازمانی مرکزیت دموکراتیک را برسمیت بشناسد، نمی تواند نماینده حزب پیشروان باشد. این حزب طبیعتاً نمی تواند اندیشه واحدی را به میان طبقه کارگر ببرد. این حزب و یا سازمان، نمونه منفی و مظهر خرابکاری در جنبش کارگری است. حزبی که دچار سرگیجه است نمی تواند موجب وحدت طبقه کارگر باشد و به پراکندگی خاتمه دهد. این حزب و یا تشکل در درجه نخست باید هویت خویش را روشن کند و لزوم موجودیت خویش را به اثبات برساند. کار این حزب به مصداق شعر زیر است:

رهمنامی کی توانی

ای که ره را خود ندانی.

بر همین اساس است که اکنون سخنانی نظیر "آزادی بیان" در درون حزب، "ستون آزاد" در درون مطبوعات علنی حزبی زیر لوای مسخره حق اقلیت، آنهم اقلیت آستین سرخود و گردنکش و مستبدی که حق اکثریت را برسمیت نمی شناسد ورد زبانها شده است و بسیاری از تشکلهائی را که پی این عوامفریبی بورژوازی رفته اند فلج کرده و به انشعاب کشانده و یا می کشانند. طبیعی است که هر تصمیم حزبی باید بر اساس موازین سازمانی لنینی با احترام به حق اکثریت اتخاذ شود. حق اقلیت که معلوم نیست همیشه اقلیت ثابتی باشد که در آن صورت در واقع فراکسیون ضد حزبی است، حق بحث و بیان نظریات در دوران مجاز بحث و تبادل نظر برای اتخاذ تصمیم، در درون حزب است. پس از اتخاذ تصمیم دیگر هیچ اقلیتی نمی تواند به حقی واهی و دروغین که در هیچ کجای دنیا وجود ندارد استناد کند و باز حرف خودش را بزند. آنوقت چه نیازی به اتخاذ تصمیم و بحث و تبادل برای رسیدن به تصمیم مشترک است. این اقلیت ناقص تصمیمات حزبی، مستبدی بی نظیر است که فقط استقرار نظریات خویش را به...

ادامه در صفحه ۵

زندان و شکنجه و اعدام از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی بر می خیزد

از ادبیهای بی قید و شرط...

عنوان حق دموکراتیک برسمیت شناخته و برای سایر نظریات بویژه نظر اکثریت اساسا ارزشی قابل نیست و آنها را برسمیت نمی شناسد. کار به مصداق این است که مال من مال خودم و مال تو هم مال من است. این درک دموکراتیک نیست ارتجاعی، عقب مانده و بیمارگونه است. حتی در تصمیمات احزاب بورژوازی نیز وضع طوری است که آنها در بیرون به زبان واحد سخن می گویند. ناراضیها را در انتخابات بعدی در فهرست اسامی نامزدها قرار نمی دهند. معلوم نیست این عده این تئوریهای من در آوردی را از دکان کدام بقالی خریده اند.

البته وحدت نظر و اراده واحد در درون هر تشکل دموکراتیک سیاسی بر اساس بحث و تبادل نظر و احترام متقابل رفیقانه بوجود می آید. ولی این روند تصمیم گیری بی انتها نیست. مقرراتی دارد، دوزان زمانی دارد و سرانجام با اتخاذ تصمیم پس از بحثهای کافی با رای اکثریت، توجه کنید با رای اکثریت و نه رای اقلیت تامین می شود. اقلیت اگر دموکرات است و مستبد نیست باید حق رای اکثریت را تا موقعیکه بر اساس پذیرش اصول مارکسیستی لنینیستی است برسمیت بشناسد و تابع تصمیم حزبی باشد. اقلیتی که همه تصمیمات حزب را منوط به تامین نظرات خودش نماید ضد دموکرات، مستبد، مخالف اصول سازمانی مرکزیت دموکراتیک و ضد حزبی و لیبرال است. تصمیمات حزبی چون در مراجع دموکراتیک حزبی و از طریق بحث و تبادل نظر رفیقانه از جانب گروهی رفقای داوطلب فداکار و از خودگذشته پدید می آید ماهیتا با همه تصمیمات بورژواها متفاوت است. بورژواها در مبارزات ایدئولوژیک خویش با کمونیستها آنها را به "کمونیستهای خوب" و "کمونیستهای بد" تقسیم می کنند و زیر بال "کمونیستهای خوب" را می گیرند. "کمونیستهای خوب" کمونیستهایی هستند که "استقلال فکری" دارند و زیر بار تصمیمات حزبی به بهانه احترام به نظر اقلیت نمی روند. این بیماری گریبان پاره ای از کمونیستهای را که زیر بنای فکری محکمی ندارند و از ارعاب بورژوازی وحشت می کنند گرفته است.

متاسفانه شما بر سر هر گذری که می روید گروستان از این سخنان بی محتوی و دروغین درد می گیرد و اینطور بنظر این افراد رسیده است که مطالب نادرست در اثر کثرت استعمال به صورت اسم عام در آمده و برسمیت شناخته شده است. دیگر نیازی به استدلال و ریشه یابی نیست.

این در حقیقت از وجود دو جریان فکری در جنبش کمونیستی جهانی و از جمله ایران حکایت می کند. این دو جریان همان مبارزه میان لیبرالیسم و سوسیالیسم است.

این مبارزه مبارزه جدیدی نیست از بدو پیدایش مارکسیسم، ما با این دو تفکر روبرو بوده ایم. احزاب اصلاحات اجتماعی چیزی بنام "هدف غائی"، دیکتاتوری پرولتاریا، تئوری مبارزه طبقاتی را که گویا با یک جامعه دموکراتیکی که بر طبق اراده اکثریت اداره می شود تبیین دارد، نمی پذیرند. خواست آنها در طی مبارزه طبقاتی همواره این بوده است که به عقب برگردیم از کسب قدرت سیاسی انصراف بجوئیم، کمونیستها و حزب نباید در کار طبقه دخالت کند، طبقه کارگر باید خودش بطور خودبخودی رهبران اندیشمند خویش را بیابد و... آنها با دروغگوئی مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را که یک مفهوم علمی طبقاتی و قطب متضاد دیکتاتوری بورژوازی است با استبداد فردی، و قلدر منشی و...

خرده بورژواهای "داخل حزب و بدست آوردن دل آنها که دهانشان را ببندند تا وحدت موهومی شان را حفظ کنند، ستونهای "آزاد"، اظهار نظر ترتیب داده اند. آزاد از چه چیزی؟ از مارکسیسم لنینیسم؟ و برای محکم کاری نوشته اند که مسئولیت حرفهای این نگارندگان را نیز بعهده نمی گیرند چون نظریات شخصی آنهاست، ولی مسئولیت اعمال خوانندگان که تحت تاثیر این یا آن مقاله قرار می گیرند بعهده کیست؟ آیا آنجا هم می شود از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرد؟. وقتی کسی جزوه های احمد زاده و با امیر پرویز پویان را پخش می کند تنها نمی تواند به اصل موهومی "استقلال فکری" و یا "آزادی اندیشه" توسل جوید و از خود سلب مسئولیت کند. وی مسئول همه کارهای درست و نادرست چریکها نیز می شود و این در مورد همه نظریات صادق است چه در مورد رویزیونیستهای توده ای چه در مورد کمونیستهای توفانی. این تشکلهای تنها به "نظرات شخصی" احترام نمی گذارند و گویا برای این بوجود آمده اند که نظریات شخصی دیگران را تبلیغ کنند و در توجیه این روش نادرست خود افزوده اند تنها آن نظریاتی نظر تشکل آنهاست که فاقد امضاء باشند. مقالات امضاء شده با مسئولیت خود امضاء کننده نوشته شده است. حقیقتا این افراد پراکنده که هیچگونه انضباطی را نمی پذیرند و در زیر بار سنگین "منیت" خویش خورد شده اند چه شخصیهای "بزرگی" هستند که تشکلهای باید از آنها حساب ببرند. از این روش لیبرالیستی مهمتر چیزی وجود ندارد.

کمونیستها در تبلیغات خود نظریات کمونیستها، تحلیلهای آنها را منتقل می کنند، زیرا می خواهند استقلال فکری طبقه کارگر را که تا کنون توسط تبلیغات بورژوازی و دروغهای آنها از بین رفته است را ایجاد کنند و آنها را بدور ایده های کمونیستی، سیاستهای مارکسیستی لنینیستی متشکل نمایند. کمونیستها مخالف شستشوی مغزی عام توسط بورژوازی هستند و می خواهند مردم با دید علمی واقعیتهای جهانی را ببینند. کمونیستها نمی توانند مبلغ نظریاتی باشند که کمونیستی نیست و یا در عمل ایجاد پراکندگی فکری، آشفته فکری می کند. ارگان سیاسی یک سازمان نقش وحدت دهنده، نقش سازمان دهنده دارد. وقتی کسی در ایران آنرا دریافت می کند باید همانگونه فکر و تبلیغ و تحلیل کند که کسی آنرا در کانادا، اروپا و یا استرالیا انجام می دهد. شما در هر جای دنیا که باشید بدون اینکه نام فرد خاصی را بدانید از نوع تحلیل وی می دانید تحت تاثیر کدام نظریات است. این آن نقشی است که یک ارگان کمونیستی باید ایفاء کند. ارگان نماینده تفکر فرد نیست نماینده تفکر جمعی است و باید موجب وحدت اندیشه و نه تفرقه اندیشه شود. وقتی خواننده ای ارگانی را در دست می گیرد باید بفهمد که سرانجام کدام نظریه را بپذیرد. اگر مقالات درج شده مغایرتی با خط مشی تشکل و حزب مفروض ندارد باید بنام حزب چاپ شود و مسئولیتش را نیز حزب بعهده بگیرد. حزبی که حاضر نیست مسئولیت آنچه را که تبلیغ می کند بعهده گیرد حزب نیست، جدی نیست، محفل گپ زنی روشنفکرانه و جمع مستان بی مسئولیت است. این شکل کار اپورتونیزم محض است. یک خواننده از همه جا بی خبر که به دوز و کلک حقوقی و پشتک وارو زندهای سیاسی وارد نیست از کجا باید به کنه مسایل و درستی یک تحلیل پی ببرد. کار به آنجا می رسد که بتدریج امضاء کنندگان مقالات خط مشی یک ارگان سیاسی را تعیین می کنند. کار به آنجا می رسد که آنها تنها زمانی کمک مالی به صندوق... ادامه در صفحه ۶

قیاس می کنند و تمام قوت استدلال آنها نه در تئوری بلکه در استفاده از عبارت "دیکتاتوری" است. آنها سعی می کنند نسل جوان را با این ایده پرورش دهند که "تو باید مستقل" فکر کنی و "برای نظر دیگران احترام قابل شوی" و... و منظورشان از این تبلیغات تنها مخالفت با نظریات مارکسیستی لنینیستی است که از خارج بدورن جنبش نفوذ می کند. آن "استقلال فکری" که از آن سخن می رود حرف پوچ و ضد علمی ای بیش نیست چون انسانها در جوامع پیش یافته بدینا آمده و افکارشان اکتسابی است. آنها این افکار را بطور مستقل به عنوان آیه های آسمانی پیدا نکرده اند و در دنیا نیز بیش از ۶ میلیارد طرز فکر گوناگون وجود نداشته، ندارد و نخواهد داشت. این "افکار مستقل" اکتسابی است و از محیط مادی پیش یافته کسب شده است. ولی این محیط مادی پیش یافته محیط کمونیستی نیست، محیط تنقید از کمونیسم و دشمنی با آن است، محیط عادی جلوه دادن بهره کشی انسان از انسان است، محیط بورژوازی با تمام طرز تفکر بورژوازی که متکی بر تقدس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است پدید آمده است. تعریف از قوه قضائیه، قوانین، فلسفه، درس اجتماعی در مدارس، در تعریف دولت و مجلس و حق رای و... "افکار مستقلی" است که در مغز جوانان فرو کرده اند که آنرا بدیهی، طبیعی و عام جلوه می دهند تو گوئی این افکار مادر زادی است، مقدس است و باید بطور طبیعی همینگونه باشد. نسل جوان مرتبا با این تنقید پرورش یافته است. در اثر کثرت تبلیغات چنین برسمیت شناخته شده که گویا این تعاریف جنبه عام داشته و هر چه با آن در مغایرت باشد و بخواهد آنرا جایگزین کند هدفش نقض "افکار مستقل"، "بی احترامی به نظر دیگران" است. دارندگان این نظر در تحلیلهای خویش از مقدمات نادرست حرکت می کنند. مغزهای آنها قبلا از همان بدو تولد مانند آینه ای اندیشه های محیط را از خود بازتاب داده است. یک اصل ماتریالیسم دیالکتیک به ما می آموزد که "انسانها پرورده محیط مادی خویشند". "افکار مستقل" وجود نداشته و نخواهد داشت. افکار طبقاتی است. وقتی عده ای پرچم "افکار مستقل" و یا "استقلال فکری" را بلند می کنند و قصد دارند در دل طرف مقابل رعب و وحشت را مصنوعی ایجاد کرده فریب تبلیغات بورژوازی را خورده اند که اندیشه های خویش را نظریات عام جا می زند که هنجار اجتماعی است و نباید از آن تخطی شود. از نظر بورژوازی آنچه کمونیستها می گویند برای شستشوی مغزی است و نباید آنرا برسمیت شناخت. البته آنها از یک نظر حق دارند. آنها مخالف آن اند که کمونیستها در مغز انسانهایی که شستشوی مغزی در خانواده، دوران آموزش و اجتماع دریافت کرده اند با افکار نوین و انسانی نفوذ کنند و چشمان آنها را بگشایند. شما هر وقت با چنین انسانهای "مستقلی" روبرومی شوید فوراً احساس می کنید که منظور آنها طرد افکار کمونیستی است. افکار کمونیستی بزم آنها در اثر قرنهای تبلیغات طبقات حاکمه یک ایده "نفوذی و تحمیلی" و مغایر با "استقلال فکری" است.

در حقیقت ما در اینجا نیز با اساس مبارزه لیبرالیسم بر ضد سوسیالیسم روبرو می شویم. وظیفه کمونیستها مبارزه با این ایدئولوژی و شنا کردن برخلاف مسیر آب است و نه اینکه مانند ماهی مرده دروغهای بورژوازی را تبلیغ کنند و تسلیم آن شوند.

شما به ارگانهای سیاسی پاره ای تشکلهای مدعی کمونیسم نگاه کنید. برای بستن دهان خوانندگان، برای اینکه متهم به "دیکتاتوری" نشوند، برای "ارضاء

چهره زشت جمهوری اسلامی در تجاوز وحشیانه به زندانیان روشن می شود

آزادیهای بی قید و شرط...

حزبی می کنند که مقالاتشان چاپ شود، کار به آنجا می رسد که این افراد برای رفع خستگی به مرخصی می روند و کار ارگان را می خوابانند، کار به آنجا می رسد که این "شخصیتها"ی که در پی "آزادی بی قید و شرط" در درون احزاب کمونیستی لم داده اند حقوق ویژه پیدا می کنند، تابع هیچ تصمیم حزبی که آزار دهنده است و "شخصیت" آنها را جریحه دار می کند نیستند ولی می خواهند در همه تصمیمات بدون قید و شرط شریک باشند و اجرای آن تصمیمات نیز مشروط به موافقت آنها است. کار به آنجا می رسد که حزب تحت فشار بیگانگان است و همیشه در حالت دفاعی به سر می برد، و این کار مغایر وظیفه حزب است که از سردرگمی خواننده جلوگیری کند. حزب محل تأیید خودنمایی خرده بورژوازی و تقویت منش فردی افراد نیست که با امضاهای خویش کمبود شخصیت خویش را جبران کنند. کمونیستها به "گمنامی" اهمیت می دهند و نه به "نام آوری". اگر مقاله و نظری مغایر نظر حزب است دلیلی ندارد که نام حزب منتشر شود. مگر قرار بر این بوده کمونیستها جمع کنند، ارگانی را از شرایط سخت جانی و مالی منتشر نمایند و تازه نظریات مخالف خویش را تبلیغ نمایند؟ این چگونه درکی از دموکراسی است؟ این دیوانگی بیمارگونه و بزدلی سیاسی از ترس "حرف مردم" و آن "افکار عمومی بورژوازی" است که پایانی بر آن متصور نیست. این سیر انداختن در مقابل تبلیغات ریاکارانه بورژوازی است که حق آزادی بیان کمونیستها را هرگز برسمیت نشناخته است. مگر مطبوعات بورژوازی در این زمینه کمبود دارند که کمونیستها باید سر برسند و آنرا جبران کنند؟ مگر تعداد آنها کم است که ما هم به خیل آنها بیبوندیم؟ این واعظان غیر متعّد کدام نشریه بورژوازی "دموکرات" را می شناسند که حاضر شود در ستون "آزادش" با تیراز بالای نظریات کمونیستها را تبلیغ کند؟ چنین نشریه "نیست در جهان" وجود خارجی ندارد. کمونیستها تنها مسئول تبلیغ نظریات خویش هستند و نه تبلیغ نظریات دیگران. تبلیغ نظریات دیگران که امری تمحیلی و ناشی از شستشوی مغزی است عین استبداد و درک معیوب از دموکراسی طبقاتی است.

اپورتونیستها در جنبش کارگری همیشه مفاهیم اجتماعی را از مضمون طبقاتی آنها جدا می کنند، آنها با نفی مبارزه طبقاتی با نفی این واقعیت که فرجام مبارزه طبقاتی باید به کسب قدرت سیاسی از طرف پرولتاریا منجر شده که جامعه جهانی کمونیستی را مستقر سازد مفاهیم اجتماعی را از متن مبارزه طبقاتی جدا کرده به مفاهیمی "تاب" و از "آسمان نازل شده" و تپی از مضمون اجتماعی و علمی بدل می کنند. عوامفریبان در این عرصه به علت احترام عمیقی که در روان انسانها نسبت به واژه آزادی وجود دارد با عبارات "آزادی"، "دموکراسی" شعبده بازی می کنند. آنها از "آزادیهای بی قید و شرط" سخن می رانند بدون آنکه آنرا در شرایط سلطه طبقات استثمارگر برای زحمتکشان تقاضا کنند. آنها این "آزادی" را برای همه البته فقط در حرف می خواهند. آنها نمی بینند و نمی خواهند ببینند که آزادی زحمتکشان همیشه با قید و شرط ابزارهای سرکوب طبقات حاکمه بوده است. آنها از این واژه ها عبارات "تاب" می سازند که وجود خارجی ندارند. آزادی و دموکراسی همیشه طبقاتی بوده و از منظر مبارزه طبقاتی به آنها نگاه می شود. همین نظریه پردازان در عمل ولی آن کار دیگر می کنند. تمام نقطه نظریات حزب ما را که مخالف

نظر آنهاست و آنها را افشاء می کنند در صفحات اینترنتی خویش منتشر نمی کنند، از آزادی صحبت می کنند ولی در عمل سانسور می نمایند و جلوی ترویج نظریات ما را می گیرند. این واقعیت مجددا اثبات می کند که انسانها را نباید بر اساس لباس مجلل آنها بلکه بر مبنای اعمال آنها مورد داوری قرار داد. این عمل گواه آن است که بانیان این نظریات، این انحرافات نظری را برای دیگران توصیه می کنند و خودشان ذره ای به آن اعتقاد ندارند و این دقیقاً آن چیزی است که ما در تئوری با آن روبرو بوده و افشاء نموده و معتقدیم لئیرالیسم فریبکارانه بورژوازی است.

لنین می گفت: "آزادی کلمه بزرگیست، ولی در سایه پرچم آزادی صنایع، یغماگرانه ترین جنگها بر پا شده است و در سایه پرچم آزادی کار، زحمتکشان را چپاول نموده اند. استعمال امروزی کلمه "آزادی انتقاد" نیز همینگونه تقلب باطنی را در خود نهفته دارد. اشخاصیکه حقیقتاً معتقدند علم را به جلو سوق داده اند، نباید خواستار آزادی نظریات نوین در کنار نظریات کهن باشند بلکه باید اولی را جایگزین دومی سازند و اما فریادهای "زنده باد آزادی انتقاد!" که امروز کشیده می شود خیلی قصه طبل تو خالی را بیاد می آورد.

ما بشکل گروه فشرده کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یکدیگر را محکم گرفته و به پیش می رویم و دشمنان از هر طرف ما را در محاصره گرفته اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه ما است. تصمیمی که همانا برای آن گرفته ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلاب مجاورمان در غلظتیم که سکنه اش از همان آغاز ما را به علت اینکه به صورت دسته خاصی مجزا شده نه طریق مصالحه بل طریق مبارزه را برگزیده ایم سرزنش نموده اند. و حالا میان ما بعضی ها فریاد می کنند، باین منجلاب برویم! وقتی هم که آنها را سرزنش می کنند بحالت اعتراض می گویند: شما عجب مردمان عقب مانده ای هستید! خجالت نمی کشید که آزادی ما را برای دعوت شما براه بهتری نفی می کنید! آری، آقایان شما آزادی نه تنها دعوت کنید بلکه هر کجا دلتان می خواهد بروید ولو آنکه منجلاب باشد، ما معتقدیم که جای حقیقی شما هم همان منجلاب است و برای خود مکان شما به آنجا حاضریم در حدود توانایی خود کمک نماییم ولی در این صورت اقلاً دست از ما بردارید و به ما نجسبید و کلمه بزرگ آزادی را ملوث نکنید، زیرا که آخر ما هم "آزادیم" هر کجا می خواهیم برویم و آزادییم نه فقط علیه منجلاب بلکه با هر کس هم که راه را به سوی منجلاب کج می کند مبارزه نمائیم."

اعدام یا شمشیر...

تدارک آن چنانی نداشتند. قربانیان دم در خانه آنها بودند. این روش سلاخی بسیار مورد شمانت جهان، مورد انزجار مردم ایران قرار گرفت و به عنوان قتلهای زنجیره ای در تاریخ ایران بنام بدنام جمهوری اسلامی ثبت شد. این روش آدمکشی تأثیر ناگواری برای رژیم جمهوری اسلامی در سراسر جهان و ایران داشت. آبرویی برای این رژیم باقی نگذاشت. در ایران نیز مردم دیدند که این رژیم رژیم قصابی است و دستگاه دادگستری آن به پشیزی نمی ارزد. فشارهای جهانی به رژیم ایران از طریق مراجع جهانی و محکومیتهای این رژیم و سببیتی که در آدمکشی به کار می برد وی را در افکار عمومی جهان بسیار منزوی کرد. حتی امپریالیستها بر این

بودند که با تکیه بر اجرای حقوق بشر تجاوز به ایران و گشتار صدها هزار مردم کشور ما را توجیه کنند. این روش جمهوری اسلامی در جبهه مبارزین خارج از کشور چه ایرانی و چه غیر ایرانی در حمایت از ایران در مقابل تجاوز امپریالیستها شکاف می انداخت و این جبهه را تضعیف می کرد.

این روشها مغزهای بیمار سران رژیم و گردانندگان آنرا به کار انداخت تا روشهای جدیدی برای سر به نیست کردن مخالفین بیابند تا هم مخالف را از بین ببرند و هم چهره خویش را با نقاب رثوت اسلامی بپوشانند. اخیراً برخی از اسراء را که آزاد کرده اند پس از آزادی به زیر ماشین گرفته اند و یا مدعی شده اند که مرگ آنها بعد از آزادی در اثر تصادم با اتومبیل بوده و آنها به سرعت قربانیان را دفن کرده اند. از خانواده ها خواسته اند که مراسم سوگواری برای آنها نگیرند و یا محدود بگیرند و اگر صدایشان در آمد سایر اعضاء خانواده را نیز سر به نیست خواهند کرد. وضعیتی پدید آمده که همه مردم ایران فاقد امنیت بوده و مشتکی پاسدار مافیائی بر جان و مال و ناموس مردم حاکم اند و به سبک قرون وسطانی حکومت می کنند.

حزب ما از مواردی مطلع است ولی خانواده ها آنها از وحشت رژیم حاضر نیستند خبر آنرا رسماً منتشر کنند. باین ترتیب آمار اعدامها در ایران کم می شود و رژیم توانسته از همان ریاکاری که هم کسوتانشان در غرب در موارد ضروری استفاده می کنند تا مخالفین خطرناک را سر به نیست کنند استفاده بجوید. البته می شود اعدام را از مجازاتهای تعبیه در قانون حذف کرد و مدعی شد که در کشور ما اعدامی صورت نمی گیرد. ولی اعدام نکردن در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی به مفهوم آدم نکشتن نیست بلکه آدم کشی با روش مدرنتر است. این است که خواستار حذف اعدام از صورت مجازاتهای رسمی شدن در جمهوری اسلامی به یک تاکتیک ماهرانه نیاز دارد.

اخیراً ممالک "دموکراسیهای" غربی، آمار اعدامهای رسمی را در دنیا منتشر کردند. از نظر قدر مطلق چین در رده اول و ایران در رده دوم و آمریکا در رده سوم قرار دارد. ولی واقعیت این است که ایران نسبت به قیاس جمعیتش با چین و آمریکا به مراتب در ردیف بالاتری از چین قرار می گیرد. این را ممالک امپریالیستی به خوبی می دانند ولی مبارزه آنها و تبلیغاتشان بر ضد چین مهم تر از تبلیغاتشان بر ضد ایران است زیرا چین یک قدرت جهانی است و ایران در بهترین حالتش یک قدرت منطقه ای است.

رژیم ایران بی محابا آدم می کشد ولی در عین حال از تأثیر روانی آن در جامعه بی خبر نیست. می داند که مردم بشدت از این سبک کار منزجرند و این رژیم را به عنوان یک رژیم بربرمنش بخوبی می شناسند. این فشار افکار عمومی در داخل، رژیم را وادار می کند که در تبلیغات خویش تغییراتی بوجود آورد. اگر تا دیروز با حربه محارب با خدا و مفسد فی الارض، افراد را رسماً می کشند و یا در ملاء عام برای ایجاد رعب و وحشت بدار می آویختند امروزه تلاش دارند از روشهای دیگر استفاده کنند به خصوص اینکه اتهامات "محارب با خدا" و یا "مفسد فی الارض" بیشتر موجب تمسخر مردم شده است. رژیم در این جنگ تبلیغاتی و بخیال خودش ایجاد رعب، قافیه را باخته است. وقتی جوانان ایرانی با سینه های سپر کرده به مصاف گلوله های اسلامی می روند دیگر چه جای توسل به اعدام در ملاء عام می ماند. در اینجا فقدان تأثیر این سیاست پس از سی سال، بر رژیم روشن است.

وقتی جنایات رژیم در... ادامه در صفحه ۷

صهیونیسم یعنی نژادپرستی، همدست امپریالیسم

عدم یا شمشیر ...

کهریزک به علل اختلافات درونی فاش شد خامنه ای که در بادی امر دست پاچه شده بود امر به بستن زندان غیر قانونی و مخفی کهریزک کرد که گویا با استاندارهای جهانی مغایرت دارد. ولی زندان کهریزک با استانداردهای اسلامی کاملا جور در می آید. آنها مدعی شدند که قربانیان این زندان که در اثر تجاوز و شکنجه جان داده بودند در اثر بیماری مننژیت فوت کرده اند. قاضی مرتضوی که از جلدان رژیم بود بنا بر دستور رهبر، احکام این افتضاح را صادر کرده بود.

این بار به علت فشار افکار عمومی و اینکه پای یاران رژیم نیز در میان بود نمی توانستند به همان اتهامات متداول نظیر "محارب با خدا" و یا "مفسد فی الارض" استناد کنند و برای آدمکشی خویش از دین اسلام و فتوی روحانیت مدد بگیرند. این تناقض ایجاد شده در رفتار رژیم و اینکه برای تسکین وجدان عمومی مدعی شدند که به این امر رسیدگی می نمایند. حاکمی از شکستهای سرکوبگرانه رژیم است. دستگاههای فعال مایشائی نظیر پاسداران و سایر گروههای سرکوب که با الهام از "زافت اسلامی" مستقل عمل می کنند نمی توانند کاملا قابل کنترل باشند. با رشد مبارزه مردم و تحولاتی که بعد از ۲۲ خرداد در حال شکلگیری است رژیم را وادار کرده است در شکل سرکوب و اعمال قهر تجدید نظر کند. این تجدید نظر بتدریج دارد به صورت یک سامان شکل یافته در می آید. این روش را ژنرالهای دیکتاتور آمریکای لاتین سالها آزمایش نمودند. هزاران نفر مفقود در شیلی و آرژانتین، آمریائی دولتی و سر به نیست کردن بی سرو صدای آنها گواه روش آنها بود. آنها از برگزاری دادگاههای "مزامح" پرهیز می کردند و با حکم حکومت نظامی مبارزین را ربوده و به قتل می رساندند و بدینا می ریختند.

سیاست های اخیر رژیم که در ابعاد گسترده به علت گستردگی مبارزه مردم جریان دارد به علل فوق است. وظیفه نیروهای انقلابی از جمله طبیعتا کسب خبر و جمع آوری اطلاعات است. این اسناد باید روزی بر سیاهه جنایات رژیم جمهوری اسلامی افزوده شود. البته نمی توان روشی را اتخاذ کرد که بستگان این قربانیان را مستقیما مورد سرکوب قرار دهد. این کار از وجدان انقلابی بدور است و بی توجهی به وضعیت خانواده قربانیان را نشان می دهد. نیروهای انقلابی باید برای حفظ این خانواده ها احساس مسئولیت کنند تا اعتماد و اطمینان آنها را جلب نمایند. نیروهای انقلابی و دموکرات باید ابزار و وسایلی بیابند تا این تاکتیک رژیم را که به عنوان یک ابزار مهم سرکوب مورد استفاده قرار می گیرد خنثی کنند.

“ندا”ی ایرانی و**“ندا”ی فلسطینی****اهداف پشت پرده دیدار****کاسپین ماکان با شیمون پرز**

در روزهای اخیر خبرهایی همراه با تصاویر دیدار کاسپین ماکان با شیمون پرز، رئیس جمهوری اسرائیل منتشر شد. براساس این گزارش ها، نامزد "ندا" آقا سلطان به دعوت تلویزیون کانال دو اسرائیل به این کشور سفر کرده است. البته این نخستین شعبده بازی

آقای کاسپین ماکان نبود.

دوره گردی، به نام "کاسپین ماکان" کوزه گدایی را سوداگرانه برداشته و با یاری سرداران گمنام امام زمان در آمریکا و اسرائیل عتده های حقارت خویش را تسکین می دهد. آیا وی در جنبش دموکراتیک مردم ایران دارای شخصیتی بوده و یا هست؟ هرگز! همه ی سابقه "درخشان" او در این عبارت کوچک خلاصه می شود که در دوره بسیار کوتاه و پر فراز و نشیب آشنائی اش با "ندا" آقا سلطان نام نامزد "ندا" را بر خود حمل کرده است و آن هم به پاس جنابیتی که رژیم جمهوری اسلامی مرتکب شده است. اگر برای خانواده "ندا"، قتل وی داغ و غم بدنبال داشت، اگر برای مردم ایران و جهان صحنه های تکان دهنده این جنایت به رشد مبارزه ضد رژیم یاری می رساند، برای "کاسپین ماکان" از تصدق سر رژیم جمهوری اسلامی یک منبع درآمد بیشرمانه شد. "ماکان" باید از "خامنه ای" بیشتر ممنون باشد تا "شیمون پرز". ایشان حتی آنطور که خودش اعتراف می کند آدم سیاسی نبوده و نیست و حتی زمانی که "ندا" مانند صدها هزار دختر ایرانی برای همدردی با مردم و همبستگی با آنها به خیابان آمد، حضرت آقای کاسپین ماکان با او نبوده و در آن وضعیت خطرناک نامزد و "محبوب" خویش را که "عاشقانه" می پرستیده، رها کرده است.

پس از قتل "ندا" این آقای قهرمان بیکباره طلبکار از کار در آمده و بوی کباب کاسپیکاری به مشامش رسیده که گویا می تواند از این طریق، بیمه عمری برای خود در خارج دست و پا کند. آنطور که شواهد نشان می دهد این اقدام را نخست با یاری یکی از بستگانش در کانادا که از سلطنت طلبان است به انجام رسانده است. از دناوت و پستی وی همین بس که برای هر سخنرانی "افشاءگرانه" تقاضای وجه نقد کرده و می کند. وی از همان اوان کار به عنوان کارگزار اجانب برای فریب و خریدن سایر فراریان سیاسی ایرانی در ترکیه فعال شده و مسلمانا اقدامات زشت وی نه نخستین اقدام و نه آخرین اقدام وی خواهد بود. باید دید وی چند نفر را توانسته فریب دهد و به حقوق اسرائیل بگشاند. وی مدتی در کانادا توسط همان قوم و خویش که خود را مدیر برنامه های ماکان معرفی می کند دوره دید و سپس به عنوان سفیر "صلح و دوستی" راهی جهان شد و بدین ترتیب دست های غیبی سربازان گمنام امامزمان در آمریکا و اسرائیل یک تور تبلیغاتی در ممالک اروپائی و اسرائیل برای وی تهیه دیده اند. کسانی که به افسانه بافی وی در رسانه های گروهی غرب نظر انداخته اند از پوچی گفتار و تهی مغزی وی که تنها باید نقش "ننه من غریبم" را خوب بازی کند و به تحریک احساسات تنها به نفع عمال بیگانه بپردازد در شگفت مانده اند. این همه وقاحت و بی حرمتی به جانباختگان راه آزادی در ایران بی نظیر است و امتیازش بنام خودفروختگانی نظیر "کاسپین ماکان" ثبت می شود.

طبیعتا چنین عمل زشتی بهترین اسلحه را بدست رژیم ایران می دهد تا جنبش دموکراتیک و اعتراض مردم ایران را به لجن بگشند و بسیاری از مخالفین این حکومت را به عنوان جاسوسان و عمال اجانب تحت پیگرد قرار دهد. "کاسپین ماکان" به یاری صهیونیست ها و امپریالیست ها بهترین زمینه را برای سرکوب روانی اپوزیسیون ایران فراهم کردو احمدی نژاد و دارو دسته خامنه ای از این خدمت صهیونیست ها و امپریالیست ها بسیار خوشنودند.

این کار آقای ماکان در درجه نخست خانواده آقا سلطان را مورد ضربه قرار می دهد و آب به آسیاب دروغی می ریزد که رژیم جمهوری اسلامی از همان بدو

توررها شایع می ساخت که گویا "ندا" را عمال انگلستان به قتل رسانده و آن را پای رژیم جمهوری اسلامی می نویسند. به همین جهت خانم هاجر رستمی مطلق، مادر "ندا" اعلام کرد که "نامزد" "ندا" بودن این حق را برای کاسپین ماکان ایجاد نمی کند که به اسرائیل سفر و با شیمون پرز دیدار کند و با سوء استفاده از نام "ندا"، خود را نماینده مردم ایران بخواند.

به گفته خانم رستمی مطلق، کاسپین ماکان با ایشان تماس تلفنی برقرار کرده و در مورد کارش چنین توضیح داده است: "کاسپین ماکان در این تماس تلفنی به مادر "ندا" گفته است که هدف او از سفر به اسرائیل و دیدار با شیمون پرز انساندوستانه و برای صلح بوده است." (تکیه از توفان)

خانم رستمی مطلق گفت: "من به کاسپین گفتم که اگر "ندا" شهید نمی شد او را نه به اسرائیل و نه هیچ جای دیگری دعوت نمی کردند و بهتر است بیش از این وجهه خود را خراب نکنند. او از دید خودش کار درستی انجام داده است، اما من به او گفتم که اسرائیل جایگاهی بین مردم ایران ندارد و تو با این کار خودت را منفور و وجهه ات را خراب کردی." وی افزود: "نه فقط سفر به اسرائیل، بلکه کاسپین ماکان هر کاری که انجام می دهد و هر جایی که می رود تصمیم شخصی خود اوست و هیچ کسی او را به عنوان نماینده انتخاب نکرده است. او نه نماینده "ندا"، نه نماینده خانواده آقا سلطان و نه نماینده مردم ایران است و کارهای او را به حساب "ندا" یا خانواده "ندا" و مردم ایران نگذارید."

خانواده آقا سلطان به این ترتیب با اشاره بدوران کوتاه آشنائی ماکان با "ندا" حساب خویش را از این عامل صهیونیسم جدا کرده اند.

ولی تصور اشتباهی است اگر کسانی فکر کنند که چنین حادثه ای در ایران اتفاقی است و دستان ناپاکی در جریان کار قرار ندارند.

آقای کاسپین ماکان آنگونه که مدعی است برای انساندوستی و برای صلح به دیدار شیمون پرز رفته است. عوامفریبی و یا حماقت نیز واقعا حدی دارد. آدمهائی نظیر شیمون پرز و دارودسته صهیونیست ها خود صدها "ندا" ی فلسطینی را هر روز در مقابل چشمان جهان به خون می نشانند و به این جنایت بربرمنشانه افتخار نیز می کنند. هم اکنون بیش از یک میلیون فلسطینی از خرد و کلان در نوار غزه گروگان این جانوران صهیونیست هستند. اینکه آقای کاسپین مدعی شود برای صلح دوستی و انساندوستی بدیدار یک تجاوزگر جنگ طلب و ضد بشر رفته است بسیار مضحک می نماید و از بیشرمی همدستان اسرائیل در ایران سخن می راند. آقای کاسپین ماکان به دست بوسی شیمون پرز رفته است و اگر وی مهره ای برای خدمت به صهیونیست های اسرائیل و دشمنی با منافع ملی ایران نبود، اگر به ابزار ارتجاع و بربریت تبدیل نشده بود شخص شیمون پرز با کمبود وقتش هرگز حاضر نبود حتی یک لحظه هم وقتش را برای یک آدم "معمولی" تلف کند. کاسپین ماکان در عین حال هوادارانی در خارج از کشور، در میان ایرانیان خودفروخته پیدا کرده است. مشتئی جاسوس ایرانی در مدح و ستایش و جسارت وی صفحات زیادی را در اینترنت سیاه می کنند و از سایر ایرانیان دعوت می کند به خیانت وی تاسی جسته و دست بوسی شیمون پرز بشتابند و بر جنایت اسرائیلی ها علیه خلق های منطقه صحه بگذارند.

به نظر حزب کار ایران (توفان) اقدامات ماکان و تلاش سلطنت طلبان از همان ... ادامه در صفحه ۸

مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستی مبارزه ضد امپریالیستی

«دند»ی ایرانی و...

درون ایران برای صحنه سازیهای لازم در آینده بازتابی از دو حرکتی می شود که از هم اکنون در میان اپوزیسیون ایران نیز ریشه زده است. برآمدن ماکان در تلویزیون اسرائیل و ادعای اینکه وی شیمون پروز را مظهر صلح و دوستی می داند، خوراک تبلیغاتی برای آن نظریات ضد فلسطینی، ضد عراقی، ضد افغانی، ضد لبنانی در ایران است که حتی شعارهای انحرافی خویش را در جریان مبارزه دموکراتیک مردم ایران مطرح کردند. ممکن است فقر عمومی، خودسری و استبداد حاکمیت، فقدان شفافیت در سیاست داخلی و خارجی، دشمنی با ملیت، ایرانیت و ماهیت ارتجاعی مذهبی جمهوری اسلامی زمینه ایجاد انحرافات فراوان باشد که هست، ولی این زمینه هرگز توجیهی برای طرح خواست ها و شعارهای انحرافی نمی تواند باشد. شعار «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» بخوبی روشن می کرد که این تفکر انحرافی در پس نام ایران جنایات اسرائیل را توجیه می کند و فقط سرپوشی برای دشمنی اش با جنبش عادلانه فلسطین و لبنان می باشد. پاره ای نیروهای مترقی در ایران پس از توجه باین واقعیت فوراً در جهت تصحیح شعارهای انحرافی کوشیدند ولی عوامل اصلی طرح این شعارها به طرح مجدد این شعارها با بیهودگی سماجت کردند. صفحات اینترنتی ضد فلسطینی و ضد عربی با رنگ ننگین و غلیظ ناسیونالیسم ایرانی منتهاست که که مروج این تفکر ارتجاعی در میان ایرانیان است.

حضور کاسپین ماکان در تلویزیونهای خارج از ایران یک خاصیت مهم داشت و دارد و آن اینکه تضادهای میان نیروهای مذنب و دودوزه باز و متزلزل را تشدید می کند. آنها که با کلمات بندبازی می کنند و در کنار اسرائیلی ها چاقوهای خویش را تیز می کنند تا هر فلسطینی را به عنوان بنیادگرا و هوادار حماس سر ببرند ناچارند از لاک خویش بیرون آیند و نقابشان را بدور اندازند و نشان دهند که لیبیرال به تمام معنا هستند و نه اسرائیل را صهیونیست می شناسند و نه آمریکا را امپریالیست. اگر این کار را نکنند جبر مبارزه و تشدید تضادها همه آنها را به این کار وادار خواهد کرد. نه صهیونیست ها و نه امپریالیست ها از جنایات خود دست بر دار نیستند و نه مبارزه طبقاتی به پایان می رسد. تنها این عناصرند که باید تکلیف خودشان را در مورد عراق، افغانستان، فلسطین، سوریه، تجاوز به ایران، مسئله غنی سازی اورانیوم در ایران و... روشن کنند وگرنه استبدادی که آنها به ارمان خواهند آورد بمراتب سیاهتر از استبداد رژیم جمهوری اسلامی است زیرا آنها زیر چادر مبارزه برای تامین حقوق بشر و آزادی و مدرنیته و رفع حجاب سر همه مخالفین خویش را می برند. کسانیکه حق حیات را به حکومت نرسیده از ملت فلسطین و لبنان و عراق و افغانستان سلب می کنند، نمی توانند خواهان حق حیات برای ملت ایران باشند، نمی توانند مدافع حقوق بشر و آزادی و دموکراسی باشند. کسانیکه به حکومت نرسیده حقوق مسلم و برسمیت شناخته شده کشور ایران را به عنوان عضوی از اعضای ملل متحد نفی می کنند نمی توانند از همان حقوق در مقابل توسعه طلبی، اخلال، تجاوزگری، قلدری پس از نیل به قدرت دفاع کنند.

سفر کاسپین ماکان به اسرائیل عمیق تر از یک سفر توریستی معمولی است. این سفر، سفر بخشی از اپوزیسیون ایران به اسرائیل است. ماکان نماینده غیر رسمی این اپوزیسیون خواهد بود.

جدایی دین از دولت...

است. تنها از انظار مردم پنهان بوده است. آنها مشترکاً بر روی این جنایات پرده استتار می افکندند. زیرا هم سیاست به مذهب و تمحیق توده ها نیاز دارد و هم کلیسا به حمایت سیاست محتاج است. این همان سیاست مذهبی و مذهب سیاسی است. فردوسی می سراید:

نه بی تخت شاهی بود دین به پای، نه بی دین بود شهریاری به جای/ دو بنیاد یک بردگر بافته، برآورده پیش خرد تافته / چنان دین و شاهی به یکدیگرند، تو گویی که در زیر یک چادرند/ چو دین را بود پادشاه پاسبان، تو این هر دو را جز برادر مخوان

در اینجااست که مسیحیت سیاسی و سیاست مذهبی همدست هم می شوند. در اینجااست که دست تئوریسینهای اسلام سیاسی باز می شود که در عمل برای سایر ادیان تبلیغ می کنند.

فاجعه در این نیست که کشیشی اختیار نفس خویش را از دست داده و به جوانی تجاوز کرده است، فاجعه در این نیست که این وضعیت دهها سال ادامه داشته و به صورت یک سامان مورد پذیرش در آمده بوده است، فاجعه در این است که در یک کشور مدرن، پیشرفته، متأثر از انقلاب کبیر فرانسه، در کشوری که دین ظاهراً از دولت جدا شده ولی احزاب مذهبی مانند احزاب مسیحی دموکرات و یا مسیحی اجتماعی-جالب این است که اسلام دموکراتیک نداریم ولی گویا مسیحیت دموکراتیک داریم- در صحنه حضور دارند و به اعتبار مذهبی مانند حزب الله در مناطق روستایی رای می آورند، در کشوری که قوه قضائیه از مجریه و مقننه جدا است روحانیون از حق دادگاههای ویژه برخوردارند. اگر کشیشی به شخصی تجاوز کرد و آن شخص به دادگاه مراجعه نکرد و در داخل کلیسا به مرجع بالاتر مراجعه نمود و درخواست دادخواهی کرد دادگاه ویژه روحانیت در داخل مجمع تشخیص مصلحت روحانیت تشکیل می شود و تشخیص می دهد که جرم این کشیش هنوز جنائی نیست، جرمش ضعیف اراده در کنترل نفس است و لذا باید محل خدمت خود را ترک کند و بجای تبعید شود که نوجوانان قبلی نبوده و کسی از کارش سر در نمی آورد. این تصمیمات در یک مجمع روحانی بالاتر اتخاذ می شده و به آن عمل می شده است. حتی یکی از کشیشهای پرنفوذ در یک خطابه علنی به مصداق «من نبودم دستم بود تقصیر استنیم بود» استدلال می کرد که از دست دادن اختیار نفس روحانیون ناشی از آزادیهای جنسی و روابط آزادانه دختر و پسر از سالهای ۱۹۶۰ ناشی شده است. این استدلال چقدر شبیه استدلال کسانی در ایران بود که می گفتند زن بی حجاب مرد را تحریک می کند و اگر وی اختیارش را از دست داد و به زن تجاوز کرد علتش را تنها باید در بی حجابی زن دانست.

در قانون آمده که همه افراد در مقابل قانون یکسانند و در قوانین موضوعه تجاوز به عفت به پسر و یا دختر یک جرم جنائی است و دادستان باید مجرم را مورد تعقیب قرار دهد. تجاوز به افراد یک امر خصوصی نیست که بشود آنرا در پشت درهای بسته حل کرد. یک امری است که مورد علاقه و نظر و توجه اجتماعست. در آلمان و ظاهراً در بسیاری از ممالک اروپائی و آمریکا دولت به علت نیازی تبلیغات مذهبی به روحانیت باج داده و از دخالت در امور کلیسا خود داری می کند و آنها در درون خویش قوانین خاص خود را دارند. آنها می توانند تجاوز به افراد را سرپوش بگذارند و کتمان کنند. قوه قضائیه در مقابل روحانیون لنگ انداخته و تسلیم آنها شده است.

فاجعه در برخورد دوگانه و تبعیض آمیز قانون است. همه افراد دارای حقوق مساوی نیستند برخی حقوقشان مساوی تر است. قوه قضائیه بی طرف نیست می تواند بر جنایت آخوندها چشم ببوشد. البته گفته می شود که موارد روشن و غیر قابل تحمل به دادستانی ارجاع شده است ولی آن مرجعی که تشخیص می دهد کدام عمل جرم جنائی بوده و یا کدام عمل جرم محسوب نمیشده و می شده سر و ته اش را با یک توییخ هم آورد بعهد کلیسا بوده است.

واقعیت ولی در عین حال از یک فاجعه دیگر نیز پرده بر می دارد. امروز کسانی به سخن بر می آیند که چهل سال پیش به آنها تجاوز شده است. کسانی به سخن می آیند که پس از سالها توانسته اند جسارت به خرج داده از این پوسته شرم و حیا و احساس گناه بیرون بجهند. تعداد واقعی قربانیان چقدر است بجز کلیسا کسی از آن خبر ندارد. کلیسا به همدستی قوه قضائیه و سیاستمداران آنرا پنهان کردند.

خانواده ای مذهبی فرزنداناش را که مذهبی تربیت کرده اند بدست پدران روحانی می سپارند به آنها می گویند که باید به پدران روحانی احترام بگذارند خواستههای آنها را برآورده کنند، قداست آنها را برسمیت بشناسند و مطیع آنها باشند تا به بهشت برین روند و تربیت خوبی داشته باشند. به آنها می گویند که این رفتار آنها یک هنجار مورد توجه و برسمیت شناخته اجتماعی است. طفل معصوم به کلیسا می رود و در چنگال دیو نفس پدر روحانی اسیر می شود. وی جرات ندارد در مورد کارهای پدر روحانی با کسی سخن براند. نه اجتماع و نه خانواده اش آنرا می پذیرند. پدر روحانی با مراجع بالاتر دوست است چه کسی حرف وی را قبول می کند، یک طفل معصوم و بی پناه در مقابل غول کلیسا دستش از همه جا کوتاه است، نه قانون را می شناسد و نه قدرت بیان دارد وی حتی فکر می کند تجاوز به وی از مراسم مذهبی ناشی می شود این حق را برای پدر روحانی برسمیت می شناسد. درد را تحمل می کند چون از انجام معصیت و نرفتن به بهشت و عدم انجام خواستههای مادر و پدرش باک دارد. نمی خواهد از دبستان و شبانه روزی مذهبی اخراج شود که خانواده اش در اجتماع سرافکنده شوند. و خانواده وی به کلیسا اعتماد کرده اند و باورشان نمی شود که به فرزندش تجاوز شود، فرزند را وقت با خانواده اش طرف است می شوند که آنها با رضایت از کلیسا و آموزش وی سخن می رانند. آنها فقط می خواهند درجه رضایت وی را بدانند و نه انتقادات و ناراحتیهای وی را. طفل و یا فرد جوان این جنسی به جزء جدا ناپذیر مذهب بدل می شود. این فاجعه دوم است. این همان افیون توده هاست. این همان نوش دارویی است که شستشوی مغزی می دهد و جامعه ای را فلج می کند. اعتراضات این افراد که احساسات خویش را با عذاب وجدان، با تائرو با گریه بیان می کنند تکان دهنده است. تمام نظام کلیسای کاتولیک از پاپ اعظم گرفته تا مامور دم در در آن نقش داشته اند و برای کتمان این جنایتها قابل تعقیب کوشیده اند. نظام قضائیه روحانیت در دل نظام قضائیه دولتی با توافق آنها به زندگی نکیت بار خود ادامه می داده است. تنها جرات ناشی از تجاوز و کشیده شدن کار به بیمارستان و توافق خانواده با آن می توانسته پای دادستان عمومی را به میدان آورد. در بقیه موارد همه چیز را با توافق هم کتمان می کردند. سیاستمداران مذهبی، یا سیاست بازان با ابزار مذهبی. تا موقعیکه مذهب به عنوان عامل جهل و افیون توده ها وجود داشته... ادامه در صفحه ۹

دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد

جدایی دین از دولت...

باشد سیاست از مذهب و مذهب از سیاست برای تحقق خواستهای ضد بشری خویش استفاده می کند. جدایی دین از دولت و آموزش شرط نخست برای زدودن مذهب بطور کلی در رابطه با ارتقاء فرهنگ، پیشرفت علوم و مبارزه طبقاتی است.

تکامل در وحدت، سرشت مارکسیسم...

است (در باره مسئله مسکن، آثار منتخب به زبان آلمانی جلد ۱، ص ۵۷۹) (تکیه از انگلس است). روشن است که انگلس میان حاکمیت حزب و حاکمیت طبقه فرقی نمی گذارد. حاکمیت حزب در دولت پرولتاریائی چیزی جز حاکمیت طبقه خود پرولتاریا نیست همانگونه که حزب از پرولتاریا و پرولتاریا از حزب جدا نیست.

بالاخره این اندیشه "مانیفست" نیز قابل توجه است: "بطور اختصار کمونیست ها در همه کشورها از هر جنبش انقلابی علیه وضع اجتماعی و سیاسی موجود پشتیبانی می کنند".

"در تمام این جنبش ها مسئله مالکیت را در هر درجه ای از تکامل که باشد بمثابه مسئله اساسی جنبش به پیش می کشند" (تکیه از ماست).

و این بدان معناست که در شرایط سرمایه داری، در شرایطی که بورژوازی و پرولتاریا در برابر یکدیگر قرار گرفته اند، در شرایطی که نیروهای مولد آنقدر تکامل یافته اند که به حدت مبارزه طبقاتی میدان دهند و این درجه تکامل در همان زمان تدوین "مانیفست" در کشورهای اروپای غربی و آمریکا بدست آمده بود) می توان الغاء مالکیت را به مثابه مسئله اساسی مطرح کرد. به بیان دیگر همین درجه از تکامل نیروهای مولد کافی است برای آنکه پرولتاریا به انقلاب سوسیالیستی دست یازد.

در ماده اول اساسنامه "اتحادیه کمونیستها" چنین آمده است: "هدف اتحادیه سرنگونی بورژوازی، حاکمیت پرولتاریا، بر انداختن جامعه کهنه مبتنی بر تضادهای طبقاتی بورژوازی و ایجاد بنیان جامعه ای جدید، بدون طبقات و بدون مالکیت خصوصی است" (مارکس و انگلس منتخب آثار به زبان آلمانی جلد ۲ ص ۳۱۹).

انگلس در اثر خود تحت عنوان "تکامل سوسیالیسم از تخیلی به علم" باز هم در باره انقلاب پرولتاریائی چنین می نویسد: "انقلاب پرولتاریائی، حل تضادها، پرولتاریا قدرت عمومی را بدست می گیرد و به نیروی این قدرت وسایل تولید اجتماعی را که از دست بورژوازی بیرون می رود به مالکیت همگانی در می آورد با این عمل وسایل تولید که تا آنزمان دارای خصلت سرمایه داری است آزاد می شوند و به خصلت اجتماعی آنها آزادی کامل داده می شود که گسترش یابد و استوار شود." (آثار منتخب به زبان آلمانی جلد ۲ ص ۱۳۹) (تکیه از انگلس).

بطور اختصار مارکسیسم انقلاب سوسیالیستی را در دو نکته می بیند: نخست تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و سپس تبدیل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به مالکیت عمومی. اکنون ببینیم آیا انقلاب اکثریت روسیه یک انقلاب سوسیالیستی بود؟

طرح این سؤال شاید در بادی امر بیهوده بنظر رسد چون این حقیقت تاریخی آنچنان مسلم است که در زمان خود و ده ها سال پس از آن هرگز مورد تردید قرار نگرفت. هیچکس لنین را جز به مثابه نماینده طبقه کارگر نمی شناخت. هیچکس به حزب بلشویک

به مثابه حزب بورژوازی نمی نگریست، هیچکس

یورش کارگران را تحت رهبری حزب بلشویک به کاخ زمستانی مورد تردید قرار نمی داد و طبیعی است که در ماهیت انقلاب اکثریت شک و تردید نمی توانست بوجود آید. یورش امپریالیست های اروپا و آمریکا به کشور شوراهای برای بازگرداندن نظام کهنه نیز گواه روشنی بر این امر بود. خیانت خروشچف و یاران او که دوران سوسیالیسم را در اتحاد شوروی سیاه کرد، کمونیست های بسیاری را براه انحراف و ارتداد کشانید. وقتی سوسیالیسم از ارزش و اعتبار افتاد، پایه گذاران آن نیز هر کدام بنحوی از اعتبار افتادند لنین و لنینیسم در سایه شک و تردید افتاد. در ماهیت انقلاب اکثریت تردیدهایی بوجود آمد و حتی مارکسیسم هم، چنانچه قبلا آمد، از گزند و چشم زخم "کمونیسم غربی" در امان نماند اکنون در جنبش کمونیستی آنچنان تشنیت فکری پدید آمده که در مجموع همه چیز به زیر سؤال رفته است. تشخیص صحیح از سقیم برای بسیاری از کمونیستها مقدور نیست. وسوسه دشمنان و تبلیغات عوامل بورژوازی - و از آنجمله بورژوازی شوروی - بر وخامت امر می فزاید. ولی وضع سیاه کنونی بیقین آینده روشنی در پی دارد، آینده ای که در آن مارکسیست ها اعتلاء خود را از سر خواهند گرفت و به تشنیت فکری خود پایان خواهند داد و بار دیگر همراه با ارتش پرولتاریا به دژ بورژوازی یورش خواهند برد مارکسیسم زنده، پایدار و استوار است. مارکسیسم حقیقت است و حقیقت هیچ زمانی از تابندگی و درخشندگی نمی افتد.

اکنون باز گردیم به سؤال مطروحه. آیا انقلاب اکثریت یک انقلاب پرولتاریائی بود؟

روزهای ۲۴ و ۲۵ اکتبر شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان همراه با طبقه کارگر پتروگراد به رهبری حزب بلشویک به کاخ زمستانی یورش بردند، دولت موقت بورژوازی را سرنگون ساختند و خود زمام امور را بدست گرفتند. با این پیروزی، پرولتاریا روسیه خود را به طبقه حاکمه تبدیل کرد. هنوز از پیروزی ساعاتی بیش نگذشته بود که دومین کنگره نمایندگان شوراهای سراسری روسیه مرکب از نمایندگان کارگران و دهقانان تشکیل گردید و در فراخوانی که به مناسبت پیروزی انقلاب انتشار داد، اعلام داشته که حکومت را بدست خود می گیرد. نخستین فرمان کنگره شوراهای سراسری روسیه در باره صلح، این خواست توده های مردم بود که در آن منجمله کارگران آگاه ملت های بزرگ و مترقی شرکت کننده در جنگ را فرا می خواند که امر صلح و همراه با آن امر آزادی توده های زحمتکش و استثمار شونده را از هرگونه بردگی و استثمار با موفقیت به پیش ببرند. دومین فرمان کنگره در باره زمین بود. مالکیت اربابی بر زمین بدون باز خرید لغو شد و همه زمینهای مزروعی به مالکیت عمومی درآمد و در معرض استفاده همه زحمتکشان قرار گرفت. روشن است که این دو فرمان خصلت سوسیالیستی ندارند. کنگره شوراهای سراسری ضمن گذار به سوسیالیسم وظایف دموکراتیک انقلاب بورژوازی را نیز به پایان برد.

در کنگره شوراهای تمام منابع زمینی و زیرزمینی مانند نفت، ذغال، معادن، جنگلها و آبها به مالکیت همگانی درآمد. کنگره در پایان اجلاس خود دولت سوسیالیست را تشکیل داد که اعضای آن همه از حزب بلشویک انتخاب شدند. "همه می دانند که کمیته مرکزی ما یک فهرست خالص بلشویکی از اسامی کمیسرهای خلق به دومین کنگره کشوری شوراهای روسیه پیشنهاد کرد و کنگره این فهرست اعضای دولت خالص بلشویکی را تصویب نمود." (لنین آثار منتخب به زبان فارسی ص

۶۹۸).

بدینسان کارگران پس از پیروزی، در کنگره شوراهای فرامین اساسی را صادر کردند و دولت مورد اعتماد خود را تشکیل دادند، این کارگران بودند که سر نوشت انقلاب و کشور روسیه را بدست حزب بلشویک که لنین در راس آن قرار داشت سپردند. دولت سوسیالیستی شوروی همان دولت کارگران بود که زمام امور را در دست گرفت لنین می نویسد: "نخستین وظیفه هر حزبی که آینده به وی تعلق دارد عبارتست از اقناع اکثریت مردم به صحت برنامه و تاکتیک خود... اکنون این وظیفه که البته هنوز بهیچوجه سرانجام نیافته (و هرگز نمی تواند پایان پذیرد) بطور عمده عملی شده است زیرا اکثریت کارگران و دهقانان روسیه چنانچه آخرین کنگره شوراهای در مسکو بی جون و چرا نشان داد دانسته و فهمیده هوادار بلشویکیها می باشند." (همانجا ص ۶۰۷-۶۰۶).

پس از لغو مالکیت اربابی بر زمین و ایجاد مالکیت عمومی بر منابع زمینی و زیر زمینی، "ظرف چند ماه باز هم بدون جبران خسارت تقریباً از تمام سرمایه داران بزرگ، صاحبان فابریکها و کارخانه ها و شرکت های سهامی و بانکها و راههای آهن و غیره سلب مالکیت گردید. تشکیل تولید بزرگ در صنایع توسط دولت و انتقال از "کنترل کارگری" به اداره کارگری امور فابریکها و کارخانه ها و راههای آهن، تمام اینها در عمده ترین موارد انجام یافته است" (لنین منتخب آثار به زبان فارسی ص ۷۱۴). بدینسان با تصرف قدرت توسط پرولتاریا، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به مالکیت همگانی تبدیل شد و در دست دولت پرولتاریائی متمرکز گردید. و این همان خصوصیات انقلاب پرولتاریائی است که در آثار مارکس و انگلس آمده است. در اکتبر این تئوری انقلاب سوسیالیستی مارکس و انگلس بود که به تحقق در آمد و این بدان معنی است که انقلاب اکثریت روسیه، انقلاب سوسیالیستی بود.

همینکه انقلاب سوسیالیستی پیروز شد و وسایل تولید به مالکیت عمومی در آمد، کار خاتمه نمی پذیرد. از پیروزی انقاب سوسیالیستی تا استقرار جامعه کمونیستی راه دور و درازی است که پرولتاریا باید آنرا ببیماید. این راه، راه مستقیم و سر راست نیست. گاهی باید در منزلی توقف کرد. حتی گاهی باید به عقب بازگشت. در این راه موانع و مشکلات بسیاری است که باید دانست و توانست بر آنها غلبه کرد این راه هرگز تاکنون تا پایان پیموده نشده است و تجربه ای جز در منزل های اولیه در دست نیست. اگر چه مارکس و انگلس در آثار خود خطوط کلی دگرگونی به جامعه کمونیستی را بدست داده اند ولی پرولتاریا باید با نیرو و توان خود مسایل مشخص را در جریان گذار حل کند. در دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم بدون شک کشورهایی که در آنها تکامل سرمایه داری در سطح پائین تری است با مشکلات و معضلات بیشتری دست بگریبان خواهند بود، پیشروی آنها با شتاب کمتری صورت خواهد گرفت ولی پرولتاریا نمی تواند و نباید چنانچه شرایط و مقدمات پیروزی انقلاب آماده است به صرف اینکه پیشروی به سوی سوسیالیسم با مشکلات بیشتری مواجه خواهد شد از تصرف قدرت سیاسی صرف نظر کند و آنرا به تکامل نیروهای مولد موقوف سازد. تجربه انقلاب اکثریت روسیه و انقلاب اکثریت چین خود گویای آنست.

تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق و افغانستان را بی قید و شرط ترک کنند

سیاهی لشکر...

تبار مقیم اسرائیل را بسیج کردند تا در تحولات عراق نقش بازی کنند و بیش از صد هزار نفر از آنها در یک کشور اشغالی در انتخابات "دموکراتیک" عراق شرکت کردند و تجاوز آمریکا به عراق را مورد تائید قرار دادند. آنها چندین هزار نفر نیروهای کرد مسلح را که آموزش داده بودند در عراق پیاده نمودند. این واقعه‌ها نشان می‌دهد که امپریالیستها تا به چقدر با حيله گری و دوراندیشی و برنامه ریزی طولانی کار می‌کنند. تدارک نفوذ در خاورمیانه و اطراق در آنجا را هر روز با نقشه جدیدی تکمیل می‌کنند و تحولات منطقه را زیر نظر دقیق خود دارند. روزی تمامیت ارضی ایران برای آنها مهم است بهر نحو از این تمامیت در مقابل دشمنان منافعشان در منطقه دفاع می‌کنند و روزی تجزیه ایران و پراکندگی آن برایشان مهم است و یا حداقل یکی از حسابهای آنهاست آنوقت در این زمینه فعال می‌شوند و برای آینده حساب باز می‌کنند. دکانهای سیاسی آنها چند نبش است و هر نبش را برای کاری و سیاسی در نظر دارند.

البته آمریکائیا بسیاری از این وظایف را خصوصی کرده اند. خاصیت این امر آن است که ظاهراً دولت پای خودش را کنار می‌کشد و حاضر نیست مسئولیتی به عهده بگیرد و اگر فاجعه ای رخ داد که کتمان از دستشان در رفته بود فوراً آنرا به پای شرکتهای خصوصی می‌نویسند و نه دولت آمریکا. یا شرکت خصوصی را منحل می‌کنند و همان شرکت را با نام جدید به عنوان یک شخصیت حقوقی جدید به کار می‌گیرند و یا اگر نیازی نداشته باشند بطور کلی آن شرکت را بعنوان "مسئول" منحل می‌کنند. امپریالیستها شکل مناسب حقوقی برای ارتکاب به جنایت را کاملاً در نظر دارند تا از نظر "تفص حقوق بشر"، "تفص حقوق ملل"، نشود پای آنها را به میدان کشید و یا برضدشان تبلیغات موثر کرد. این نشانه حيله گری امپریالیستهاست. جنایات این شرکتهای را که همگی از جانب پنتاگون استخدام شده اند در عراق همه می‌دانند. همین نمونه را امروز برای سایر ممالک خاورمیانه در نظر گرفته اند و آنرا به اروپا منتقل کرده اند.

شرکت آلمانی Sst GmbH با مسئولیت محدود از جانب ارتش آمریکا و ناتو ماموریت یافته است همان سیاستی را که آمریکائیا سالها قبل با موفقیت به انجام رسانده و حال میوه های آنرا می‌چینند در آلمان پیاده کنند.

در انتشارات تبلیغاتی این شرکت می‌خوانید: "شرکت... به سیاهی لشکر نیاز دارد برای اینکه ارتش ناتو در یک تمرین داخلی فرهنگی به تمرین برای رفتار مناسب با مردم غیرنظامی بپردازد" "این فعالیت مربوط به فیلم سینمایی نیست، بلکه یک تمرین واقعی برای آمادگی سربازان برای انجام ماموریتهای خارجی آنهاست"

"هنگامی نظامی باید توسط بازیگری گسترده و بزرگ با سنتها، آداب و رسوم، عادتها در هر منطقه مورد ماموریت آشنا شوند. برای اینکه در معاشرت با مردم از اشتباهات ناخواسته پرهیز شود"

"برای ایجاد سناریوهای واقعی نیاز به سیاهی لشکر است. آنها به عنوان فروشنده، صاحب کافه، پیشه ور و یا شرکت کننده در تظاهرات و غیره استخدام می‌شوند. از این گذشته آنها باید در روستاهانی که مطابق اصل ساخته شده اند زندگی طبیعی برقرار کنند. نقش بازیگران می‌تواند در این زمان بر اساس سناریوها گوناگون، متغیر باشد"

در این اسناد از اقامت سه هفته ای و در دوره های

گوناگون صحبت می‌شود. شرکت کنندگان باید به یکی و یا چند تا از زبانهای زیر مسلط بوده و یا با آنها آشنائی داشته باشند: پشتو/دری، آلمانی، انگلیسی، عربی و غیره. زبان "و غیره" که در آخرین اسناد از آن نام برده نمی‌شود زبان "شیرین فارسی" است. در اسناد نخستین این شرکت نه تنها به فارسی در خواست می‌شود که به استخدام این شرکت در آئید بلکه زبان فارسی یکی از شرایط استخدام است. به هرکس ۱۰۰ تا ۱۳۰ یورو روزانه داده می‌شود. شام و نهار و سرپناه و مخارج پزشکی رایگان است. مخارج ایاب و ذهاب مجانی است. پذیرفته شدگان که باید از آزمایشهای امنیتی "سربلند"، بیرون آیند حق ندارند این محل را در طی سه هفته ترک کنند و یا با کسی به علل امنیتی تماس بگیرند. آنها حق ندارند تلفن همراه با خود داشته باشند. این وظایف را Civilian on the Battlefield (COB) که در نزد شرکت Sst GmbH کار می‌کند بعهد می‌گیرد. محل این دوره آموزشی یک منطقه نظامی در نزدیکی شهر نورنبرگ و رگنسبورگ در ایالت باواریا در آلمان است.

در اسناد اخیر این شرکت سخنی از زبان فارسی در میان نیست. این اقدام مسلمانا ناشی از آن است که نمی‌خواهند حساسیت دولت و حتی مردم ایران را که نسبت به دخالت اجانب در کشورشان همیشه حساس بوده اند برانگیزند.

البته این اسناد به صورت رسمی قابل دسترسی است و از نظر حقوقی نمی‌توان بر آن ایراد گرفت. یک شرکت رسمی و قانونی و مجاز در آلمان از جانب ارتش آمریکا و ناتو ماموریت یافته سیاهی لشکر جمع کند، به آنها دستمزد دهد، قرار داد کار موقت با آنها تنظیم کند و دستمزد آنها را در کارت مالیاتی ثبت کند.

حتی عبارت "کارت مالیاتی خود را همراه بیاورید" و یا اینکه "باید اجازه اقامت در آلمان داشته باشید" در این اسناد درج شده تا کسی به مغزش خطور نکند که افرادی در استخدام این شرکت هستند که اجازه اقامت ندارند و بطور سیاه کار می‌کنند. از نظر قانونی مو لای درزش نمی‌رود. چندین کارشناس نظامی، امنیتی، حقوقی و سیاسی این اسناد را تنظیم و منتشر کرده اند. راه فرار از همه طرف باز است و هر خواننده کنجکاو و پرسجوگر می‌تواند مشکوک بوده و یا بعنوان مفتی تحت تعقیب قرار گیرد.

بازیگران صحنه بسیار خوب گریم می‌شوند. آنها که برای ماموریتهای خطرناکتر بهر علت در این دوره های سه هفته ای مناسب تر تشخیص داده می‌شوند، به علت نیروی عضلانی و با هوش و فراست مناسب و یا سایر استعدادهاى مورد نظر می‌توانند طبیعتاً از حقوق های بهتری برخوردار شوند و یا حتی قبل از استخدام رسمی با توصیه شرکتهای فوق اجازه اقامت قانونی بگیرند. مثلاً شاید یک آدم با تجربه که مدتها در این دوره ها شرکت کرده و پشت پرده مشغول جمع آوری افراد برای ماموریتهای نانوشته در این اسناد قانونی است بتواند برای همه پناهندگانی که کارشان گیر کرده و یا کارشان را گیر داده اند و یا همه کسانی که مشاغل خویش را از دست داده و نیاز به پول دارند شرایطی فراهم کند که توسط این شرکت برای کارهای نانوخته نظیر جاسوسی، شنود، عملیات خطرناک نظامی در قلب "دشمن" و... فعال شوند. استخدام آنها ظاهراً قانونی و برای شرکت در سیاهی لشکر است. از سیاهی کار آنها کسی خبر ندارد.

عده ای بی خبر نیز که دید سیاسی روشنی از مسایل اجتماعی ندارند و شاید مسحور "دموکراسی" و لیبرالیسم این دنیای آزاد هستند، ممکن است واقعا از روی نیاز و اینکه شغلی پیدا کرده اند به این مراکز

رجوع کنند. با این افراد دوگونه برخورد خواهند کرد. یا آنها را می‌پزند تا برای کارهای نانوخته آمادگی پیدا کنند و یا بعد از چندی عذرشان را می‌خواهند مشروط بر اینکه دهانشان را ببندند و گرگنه سند اقامت آنها "دموکراتیک" باطل می‌شود و در هیچ کجا به عنوان عنصر نامطمئن شغلی پیدا نخواهند کرد.

این اقدامات امپریالیستها تنها به این یک شاخه محدود نمی‌شود. مسلمانا آنها در بسیاری عرصه ها فعالند. کنگره آمریکا میلیونها دلار برای این عملیات تخریبی و جاسوسی و اطلاعاتی تصویب کرده است. ایجاد زلزله در سایر ممالک، اشغال و غارت آنها از سیاستهای استراتژیک این کشورهاست. در میان ایرانیان سازمان مجاهدین خلق علناً برای جاسوسی اش برای آمریکا افتخار هم می‌کند. رادیوهای ساخته و پرداخته بیگانه راست و دروغ را تحویل مردم می‌دهند. تشریفات فارسی زبان وابسته به امپریالیست و سازمانهای جاسوسی در شبکه اینترنت و دنیای حقیقی حضور دارند و... این امر شرایط مبارزه ما را سختتر می‌کند. برای روشنائی بخشیدن به مبارزه باید طبیعتاً بجای مخدوش کردن مرزها و همه با هم شدن باید مرزها را روشن کرد و به فعالیتها شفافیت داد. باید در تبلیغات سیاسی نقش امپریالیسم و صهیونیسم را در نظر گرفت و مبارزه دموکراتیک در ایران و مبارزه برای سرنوشت رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را با مبارزه علیه اجانب و افساء آنها پیوند داد. فقط در این راستاست که سره از ناسره جدا می‌شود و مردم راه درست را پیدا می‌کنند.

تهاجم گسترده رژیم...

نشان و فاقد هویت سیاسی بتوانند به یاری رسانه های امپریالیستی و حمایت آنها مکانیسمی بوجود آورند که در راس حرکتهای اعتراضی قرار گرفته و از حضور نیروهای انقلابی در تبلیغات خویش بعنوان سیاهی لشکر استفاده کنند. خوشبختانه این معضل مورد توجه بسیاری نیروهای صمیمی قرار گرفت و حرکتهایی در جهت ایجاد تشکلهای توده ای دموکراتیک مستقل با شعارهای روشن انجام پذیرفت. این عمل هویت سیاسی اپوزیسیون را در کادر یک مبارزه دموکراتیک حفظ می‌کند و مانع می‌شود تا به بهانه "همه با هم"، استقلال خویش را در عمل از دست بدهد. پیروان تئوریهای منصور حکمت مجدداً ماهیت خویش را به نمایش گذارند و به بهانه حمایت از حقوق بشر نشست گفتگو با مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران در شهر بن در آلمان فدرال تشکیل دادند و برگ غیرت اعضای این تشکل نیز برنخورد. این نزدیکی تف سر بالا به دست آوردهای انقلاب پرشکوه بهمین بود که یکبار برای همیشه به دوران پادشاهی در ایران پایان داد.

اندیشمندان رژیم جمهوری اسلامی که در بادی امر از این موج اعتراض غافلگیر شده بودند فوراً دست بکار شده و تهاجم گسترده و با حسابی را نسبت به خارج در پیش گرفتند. هم اکنون در خارج از کشور مبارزه ای برای جلب ایرانیان و تسلط بر سیاست تبلیغاتی در گرفته است. سیاست رژیم جمهوری اسلامی مبتنی بر این است که از یک طرف به ایجاد "خانه های ایران" در سراسر جهان بپردازد و با ارسال دعوتنامه به ایرانیان آنها را برای شرکت در این خانه ها دعوت کند و از جانب دیگر همان سیاست سرکوب را ادامه دهد.

رژیم جمهوری اسلامی... ادامه در صفحه ۱۱

پیوند جوانان، زنان، روشنفکران با طبقه کارگر از شرایط پیروزی بر نظام است

مردم عادی به این تشکلهای روی آورند. باید سیاست رژیم را به عکس آن بدل کرد. این تشکلهای دست پرورده رژیم نباشند که نیروهای اپوزیسیون را منزوی می کنند بلکه برعکس نیروهای اپوزیسیون باشند که این تشکلهای را به عنوان دست آموزان رژیم منفرد کنند.

حزب کار ایران (توفان) در فیس بوک

[Toufan HezbeKar](http://ToufanHezbeKar)



را روشن می کنند. این عده با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مخالفند چه برسد به سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی. آنها بیشتر در جانب رژیم هستند تا در جانب مردم. رشد تضادها و تشدید مبارزه مردم وضعیت را شفافتر خواهد کرد. نیروهای انقلابی در این مبارزه باید در جهت بیان هویت سیاسی خویش بکوشند و نه آنکه در زیر حجاب "همه با هم" و با "دشمن اصلی" رژیم جمهوری اسلامی است پنهان شوند و مردم را به گمراهی بکشانند. هم سلطنت را تأیید کنند و هم زمینه محاصره اقتصادی و تجاوز به ایران را فراهم آورند.

جالب این است که این وظیفه تهاجم فرهنگی و امنیتی را تحت عناوین غیر سیاسی با توزیع فیلم، برگزاری جشنهای موسیقی و تئاتر و... انجام می دهند. ورودیه یا ندارد و یا اگر دارد بسیار ناچیز است. آنها تلاش می کنند در این عرصه ابتکار عمل را در خارج به کف آورند. مسافرت آقای رحیم مشانی مشاور رئیس جمهور به خارج و شرکتش در جشن نوروزی کنسولگری ایران در مونیخ که همه را دعوت به پیوستن به خانه ایران می کرد از این قبیل است. این "خانه" ها معمولاً خود را غیر سیاسی معرفی کرده و با خط درشت در اسانامه خویش جمله معروف "ما به هیچ گروه و سازمان سیاسی متعلق نیستیم" و با ما "گروه مستقلی بوده به هیچ حزب و سازمانی وابستگی" نداریم را می نویسند تا مردم را به جمعیت خویش بکشانند و اهداف خود را از طریق این جمعیتها برآورده نمایند.

رژیم در این امر از یاری اپوزیسیون سازشکار در خارج از کشور، بریده های سردرگم سازمانهای سیاسی اپوزیسیون برخوردار است. ما در مورد امکانات مالی و تبلیغاتی و خدمات دیگر این خانه ها به مصداق "آنچه عیان است چه حاجت به بیان است" چیزی نمی گوئیم.

وظیفه نیروهای انقلابی در خارج از کشور این است که از تبلیغ در مورد این تشکلهای بی هویت که نمی خواهند کوچکترین مسئولیتی نسبت به سرنوشت مردم میهنشان داشته باشند در اینترنت و یا هر محل دیگری خود داری کنند. باید بکوشند با افشاء آنها مانع شوند تا

تهاجم گسترده رژیم...
برای افرادی که بهر صورت به علل گوناگون خانوادگی و یا شغلی ناچارند با سفارتخانه ایران در ممالک خارج در ارتباط باشند و آدرسهای خویش را در اختیار آنها گذارده اند تماس می گیرد و کنترل می کند که چه کسانی به این دعوتنامه ها اهمیت داده اند و چه کسانی آنها را به سطل خاکروبه افکنده اند. آنها می خواهند با این روش یک کنترل امنیتی در خارج از کشور ایجاد نمایند. حتی شواهدی در دست است که آنها به تماس تلفنی مستقیم با مهمانان می پردازند و یادآوری می کنند که مبدا تاریخ برگزاری جشنها و نشستها را فراموش نکنند. این یک روش ارضاء جدید است. در کنار این کار آنها تصاویر معترضین را جمع آوری کرده و برای آنها در صورت مسافرت به ایران تولید مزاحمت می نمایند. پاره ای از دانشجویان معترض را که به ایران رفته بودند دستگیر کرده و به زندان انداخته اند. بارها در نشریات جمهوری اسلامی ایرانیان را از همکاری با اپوزیسیون انقلابی و یا شرکت در اعتراضات منع کرده اند و تهدید نموده اند که آنها را در صورت شناسائی مورد تعقب قرار می دهند. دوربینهای مخفی آنها در سفارتخانه ها از اعتراض مخالفین تصویر برداری می کند تا از آنها برای ایجاد رعب در میان ایرانیان استفاده کند.

در کنار این روش رهبران اصلاح طلب نیز عوامل خویش در خارج نظیر مخملباف، سروش، مهاجرانی و... را فعال کرده اند تا تلاش کنند رهبری جنبش سبز در خارج را به کف آورند و اپوزیسیون انقلابی ایران را منفرد کنند.

برخورد آنها به اشغال سفارتخانه ایران در هلند بهترین نمونه برای شناخت ماهیت این "اصلاح طلبان" است. آنها می خواهند در چارچوب یک جمهوری اسلامی "اصلاح شده" فعالیت کنند و حاضر نیستند بپذیرند که دولت باید از دین جدا باشد. آنها تلاش می کنند با خلط مبحث که مسلمانان نیز باید در سیاست دخالت کنند همان وابستگی دولت به دین را در مقابل جنبش سکولار قرار دهند.

در حقیقت مرزها در خارج از کشور روز بروز بیشتر روشن می شود و محافل گوناگون بهتر ماهیت خویش

توفان الکترونیکی شماره ۴۶ منتشر شد آنرا در تارنمای توفان مطالعه نمایند

در این شماره میخوانید:

بیانیه حزب کار ایران بمناسبت روز جهانی کارگر. حمایت از رهبران و فعالین کارگری حمایت از انسانیت است. شخصیت و نیروی طبقه کارگر ایران در کجاست؟ خانه ازپای بست ویران است. در بزرگداشت نبرد استالینگراد. به یاری زندانیان سیاسی لشتالیم. جهت اصلی مبارزه را بشناسیم. گزارش کوتاهی از تظاهرات ضد جنگ در آمریکا. اعلامیه حمایت از کارگران از طرف دانشجویان دانشگاه خرم آباد

توفان الکترونیکی

مه ۲۰۱۰

اردیبهشت ماه ۱۳۸۹

شماره ۴۶

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

www.toufan.org

toufan@toufan.org

مردم چرا نشستین ایران شده فلسطین

سیاهی لشکر یا
سیاه کاری؟

“توفان” در چند سال قبل گزارشی داد از فعالیتهای مامورین اطلاعاتی آمریکا که ایرانی های کرد تبار را در آمریکا با پرداخت پول مفت و مجانی به عنوان دستمزد، به بهانه تهیه فیلم در ایالت لوئیزیانا جمع می کنند تا آمریکائیا در کنارشان زندگی کرده به آداب و رسوم آنها، نوع برخوردشان و لهجه آنها آشنا شوند. سناریوی این فیلم را سازمان “سیا” نوشته بود. نیروهای امنیتی آمریکا برای رخنه در منطقه و کاشتن جاسوسان خویش به این نیاز داشتند تا کادرهای کارکنش و با تجربه آموزش دهند.

کاری که آمریکائیا کردند را ما در عراق شاهدش بودیم. بیکباره سبلی از این جاسوسان تربیت شده از کرد و عرب گرفته تا شیعه و سنی و عیسوی راهی عراق کردند و حتی یهودیان عراقی... ادامه در صفحه ۱۰

تکامل در وحدت، سرشت مارکسیسم است (۱۲)

مارکسیسم حزب و دولت پرولتری را از پرولتاریا جدا نمی کند. ما قبلا توضیح دادیم که در میان کمونیستها اختلافی میان کارگر و روشنفکر نیست. کمونیست ها همه، هدف پیروزی بر بورژوازی و محو طبقات را در برابر خود گذارده اند، چه روشنفکر باشند و چه کارگر، بنا براین جدا کردن حزب طبقه کارگر که دولت را در دست می گیرد از پرولتاریا، از مارکسیسم نمی تراود. به این نوشته انگلس توجه کنید: “حزب کارگری سوسیال دموکراتیک آلمان از آنجا که حزب کارگر است لزوماً “سیاست طبقاتی”، سیاست طبقه کارگر را اعمال می کند و چون هر حزب کارگری از این مبداء برمی خیزد که حاکمیت را در دولت تصرف کند، حزب کارگری سوسیال دموکراتیک آلمان نیز خواستار حاکمیت خود، حاکمیت طبقه کارگر و بدین قسم حاکمیت ... ادامه در صفحه ۹

تهاجم گسترده رژیم جمهوری اسلامی در خارج
از کشور

بعد از جنبش دموکراتیک مردم ایران در ۲۲ خرداد موجی از حمایت در خارج از کشور میان میلیونها ایرانی علیه رژیم جمهوری اسلامی برخاست. همه مخالفین رژیم همراه و مستقل از یکدیگر بر ضد رژیم بسیج شدند. هزاران ایرانی که تا دیروز علاقه ای به مبارزه اجتماعی و سیاسی نشان نمی دادند بیکباره در مقابل وحشیگری رژیم جمهوری اسلامی بپاخاستند و وجدانشان از این همه جنایات رژیم معذب شد. چهره های ناشناخته در میان نمایشات اعتراضی به چشم می خوردند. طبیعتاً مانند همه جنبشهای توده ای بسیاری با انگیزه و اهداف خویش به این جنبشها روی می آورند. پاره ای فکر می کنند که کار رژیم تمام است و آنها باید برای خود در میان اپوزیسیون یک حساب سپرده ثابت باز کنند. هدف آنها آینده نگری کاسبکارانه است. عده ای که اکثریت را تشکیل می دهند بدلائل انسانی و نفرت از استبداد به میدان می آیند و بر زبان می آورند وقتی هموطنان ما با دست خالی در مقابل توپ و تانک و مسلسل بسیجی و اوباش و پاسدار ایستادگی می کنند و برای تحول در وطنشان جان خود یعنی عزیزترین کالائی را که دارند هدیه می کنند این حداقل وظیفه ما در خارج است که ندای آنها را به گوش جهانیان برسانیم و بگوئیم که شما تنها نیستید ما هم با شما هستیم. پاره ای از اپوزیسیون بویژه سطنت طلبان که تا کنون مردم از آنها مانند جزامیها پرهیز می کردند کوشیدند تا با طرح شعارهای انحرافی و چسباندن خویش به جنبش و تحریف مضمون شعار مردم که “ما همه با هم هستیم” خود را به بدنه جنبش خارج چسبانند و با تکیه به محافل صهیونیست و امپریالیستی که رسانه های گروهی را کنترل می کنند برای خویش در پی کسب آبرو برآیند. مدعی بی تاج و تخت و تعلیم دیده پادشاهی ایران را راهی کردند که در سراسر جهان سخنرانی کند، خود را مدافع دموکراسی و حقوق بشر جا بزند و سخن از استقلال ایران بگوید و رژیم جمهوری اسلامی را مورد انتقاد قرار دهد که منافع ملی ایران را رعایت نکرده و به مصداق “آی دزد آی دزد” مستبد و غارتگرند.

در بدو امر که اپوزیسیون ایران در خارج غافلگیر شده بود ما با سردرگمی آنها روبرو بودیم. پاره ای برایشان بی اهمیت بود که حتی با سلطنت طلبان به این بهانه که “دشمن اصلی” رژیم جمهوری اسلامی است بیعت کنند و همان اشتباهات گذشته را تکرار نمایند. برای آنها جنبش همه چیز و هدف هیچ چیز بود. در عمل هر کس با ساز خود به میدان می آمد و شعارهای خویش را که حتی می توانست با شعار دیگر دسته ها متضاد باشد مطرح می کرد. این روش به اینجا منجر شد که جریانهای بی نام ... ادامه در صفحه ۱۰

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. “توفان” نشریه “حزب کار ایران” حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رستارشدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظرمدای و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هرچند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.